

# تأملاتی درباره دو کتاب تاریخی از آقاجفی قوچانی

(بررسی خاطرات و تاریخ‌نگاری، شخصیت و دیدگاه‌های سیاسی - اجتماعی)

علیرضا جوادزاده (جهانشاهلو)

## مقدمه

سید محمدحسن نجفی قوچانی، معروف به آقاجفی قوچانی، از معدود فقیهان شیعه است که خاطره‌های ۴۳ سال از زندگی ۶۸ ساله خود را در کتاب سیاحت شرق نگاشته است. وی همچنین توانسته در کتاب حیات الاسلام فی أحوال آية الملك العلام، برخی اسناد تاریخ معاصر را درباره استاد خود، آخوند خراسانی که در مشروطه ایران فعالیت مهم و گستره‌ای داشت، در یک مجموعه جای دهد.

از آن جا که این دو کتاب (به ویژه کتاب سیاحت شرق) از یک سو از جنبه سبک خاطره‌نویسی و سندنواری قابل توجه است و از سوی دیگر، گزارشی از وضعیت اجتماعی ایرانیان و حوزه‌های علمیه شیعه در دهه‌های نخستین قرن چهارده هجری و نیز وقایع و برخی اسناد مربوط به برهه مهمی از تاریخ ایران و عراق یعنی نهضت مشروطه و اشغال عراق به وسیله انگلیس و ... را در خود جای داده و از سوی سوم، محققان و علاقه‌مندان بسیاری را به خود جذب کرده است، بررسی و ارزیابی آن‌ها اهمیت خاصی می‌تواند داشته باشد. این اهمیت با توجه به قداستی که این فقیه بعد از رحلت، به ویژه پس از انتشار کتاب سیاحت غرب پیدا کرد، بیش‌تر می‌شود.

تا آن جا که نگارنده اطلاع دارد، تاکنون افزون بر آن چه آقای شاکری در تصحیح و تکمیل برخی کتاب‌های منتشر شده آقاجفی و نیز انتشار برخی مطالب دیگر درباره او

انجام داده، مجموعه مقالاتی تحت عنوان «یادمان آقانجفی قوچانی» (ظاهراً به مناسبت بزرگداشت مقام آقانجفی) در سال ۱۳۸۰ منتشر شده است؛ البته فقط حدود یک سوم از کتاب به طور مستقیم مربوط به زندگی، شخصیت، دیدگاه‌ها و مهارت‌های آقانجفی است. در این بین، یکی از مقالات به نام «تحلیل ساختار روایت و شیوه بیان در سیاحت غرب و سیاحت شرق» در ۲۰ صفحه، مباحث مفید و قابل استفاده‌ای را در خود گرد آورده است. همچنین مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به زندگی آقانجفی قوچانی و مزارش» در شماره ۴۹ فصلنامه مشکوة به چاپ رسیده است. یک نویسنده اثری نیز در کتابی که به سال ۱۹۷۸ میلادی در زمینه خاطره نویسی ایرانیان منتشر کرد، کم‌تر از دو صفحه درباره کتاب سیاحت شرق به بحث پرداخته است.<sup>۱</sup>

در این نوشتار، ابتدا مروری کوتاه بر زندگی مرحوم آقانجفی خواهیم داشت؛ سپس جداگانه، دورنمایی از دو کتاب سیاحت شرق و حیات الاسلام و سبک خاطره‌نویسی و شیوه جمع‌آوری اسناد در دو کتاب مذکور ذکر خواهیم کرد. در ادامه به صورت مختصر، شخصیت آقانجفی و برخی ابعاد روحی و روانی وی بر اساس خاطره‌هایش، بررسی می‌شود. اهمیت این بخش (صرف نظر از آشنایی دقیق‌تر و عمیق‌تر با این فقیه و نویسنده توانا) در فهم و ارزیابی بهتر برخی دیدگاه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی او که بخش آخر مقاله به آن خواهد پرداخت، روشن می‌شود.

### ۱. مروری بر حیات آقانجفی قوچانی

سید محمدحسن، مشهور به آقانجفی قوچانی به سال ۱۲۹۵ قمری / ۱۲۵۷ شمسی در روستای خسرویه (خروه) که در ۴۰ کیلومتری شهر قوچان (از شهرهای استان خراسان) واقع است، متولد شد. پدر وی، سید محمد، بسیار علم‌دوست بود و به همین سبب، فرزند خود را به فراگیری علوم دینی و حوزوی تشویق می‌کرد. آقانجفی تا سیزده سالگی در کنار کمک به پدر خود در کشاورزی، دروس مکتبخانه و

۱. ر.ک: برت‌گ. فراگتر: خاطرات نویسی ایرانیان، ص ۹۵-۹۷.

۲. تاریخ اصلی حوادث در این مقاله به قمری است.

مقداری از مقدمات دروس حوزوی را در روستای خود فرا گرفت؛ سپس (به‌رغم عدم علاقه جهت ادامه تحصیل علم) به امر پدر، در سال ۱۳۰۸ به شهر قوچان رفت و به تحصیل علوم حوزوی پرداخته، به تدریج به این علوم علاقه‌مند شد. در سال ۱۳۱۱ به سبزوار و سپس شهر مقدس مشهد عزیمت کرد و در آن جا ادبیات و سطح را تا کتاب قوانین فرا گرفت. در سال ۱۳۱۳ از راه طبرس و یزد با مشقت زیاد و در حالی که راه‌ها به دلیل قتل ناصرالدین شاه امنیت کامل نداشت، به اصفهان رفت و نزد استادانی چون آخوند ملا محمد کاشی، شیخ عبدالکریم گزی، سید محمدباقر درچه‌ای، آقانجفی اصفهانی، میرزا جهانگیرخان قشقایی، و برخی دیگر از عالمان، به کسب فلسفه، فقه و اصول پرداخت.

در سال ۱۳۱۸ (۲۳ سالگی)، به نجف اشرف رفت. با آن که در ابتدا قصد ماندن را نداشت، با حضور در درس اصولی نامدار، مرحوم آخوند خراسانی تصمیم به اقامت گرفت. آقا نجفی بیش‌ترین استفاده علمی خود را در فقه و اصول از آخوند می‌برد، و مدت کمی نیز در درس عالمان دیگر همچون سید محمدکاظم یزدی و شریعت اصفهانی شرکت کرد. همچنین چند ماهی نیز از میرزا محمدباقر اصطهباناتی، حکمت و فلسفه کسب کرد. دوران تحصیل او به ویژه در اصفهان و نجف همراه با مشقت و سختی سپری شد. وی (بنابر آن چه خود می‌نویسد)، یکی دو سال بعد از ورود به نجف و حضور در دروس فقه و اصول آخوند خراسانی، قوه اجتهاد و استنباط احکام شرعی را به دست می‌آورد و چند سال بعد (در سال ۱۳۲۵) با یک خانواده ایرانی مقیم کربلا وصلت می‌کند.

او از نزدیک شاهد وضعیت نجف در زمان مشروطیت ایران و موضعگیری عالمان و مراجع تقلید شیعه در برابر آن، و خود (همانند بیش‌تر شاگردان آخوند خراسانی) سرسختانه مدافع مشروطیت بود. همچنین از دفاع مسلمانان عراق در مقابل قوای نظامی انگلیس در جنگ جهانی اول و اشغال عراق به وسیله انگلیس آگاهی یافته، گزارش درخور توجهی از مقاومت اعراب ساکن نجف از ورود قوای انگلیسی به آن شهر و تحطی ناشی از آن را در خاطره‌های خود ذکر می‌کند.

آقا نجفی به سال ۱۳۳۸ (بعد از بیست سال اقامت در عراق و بیست و هفت سال دوری از قوچان) عراق را ترک گفته، وارد ایران شد و بنابر تقاضای مردم قوچان، مدت ۲۵ سال آخر عمر خود را در این شهر به ارشاد مردم و تبلیغ احکام دین همت گمارد. وی سرانجام در ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۶۳ (مطابق با نهم اردیبهشت ۱۳۲۲ شمسی) در ۶۸ سالگی، در قوچان بدرود حیات می‌گردد و مزار او زیارتگاه ارادتمندان و اهالی قوچان می‌شود.<sup>۱</sup>

### آثار علمی

کتاب‌هایی که از آقاجنّفی به یادگار مانده است، به ترتیب نگارش عبارتند از:

۱. شرح دعای صباح: تاریخ نگارش کتاب، شوال ۱۳۲۷ (۱۲۸۷ ش) است و در سال ۱۳۷۸ شمسی انتشارات هفت آن را منتشر کرده است.
۲. عذر بدتر از گناه: این کتاب که ممزوجی از نثر فارسی و عربی است، درباره مشروطه ایران بوده و در سال ۱۳۲۸ نگاشته شده است. ظاهراً این کتاب تاکنون انتشار نیافته است.
۳. حیات الاسلام فی احوال آیه‌الملك العلام: پس از مروری بر حیات آخوند خراسانی و ذکر گوشه‌ای از فضایل او، به تفصیل، تلگراف‌ها و اسناد مرتبط با آخوند را در زمان مشروطیت ایران و هجوم روس‌ها به ایران ارائه می‌دهد. این رساله به سال ۱۳۲۹ قمری نوشته شده است و در سال ۱۳۷۸ شمسی به مناسبت مجمع بزرگداشت آقاجنّفی، نشر هفت آن را به چاپ رسانید.
۴. سیاحت شرق: این کتاب که خاطره‌های نویسنده از تولّد تا زمان بازگشت از نجف به ایران است، در سال ۱۳۴۶ (۱۳۰۷ ش) به تحریر درآمده و در سال ۱۳۵۱ شمسی انتشارات امیرکبیر آن را به چاپ رسانده و در دسترس علاقه‌مندان قرار داده است.
۵. سفری کوتاه به آبادی‌های اطراف قوچان: تاریخ نگارش: ۱۳۴۸ (۱۳۰۹ ش). ظاهراً، این کتاب نیز به صورت خطّی باقی مانده است.

۱. این مطالب، با استفاده از کتاب سیاحت شرق و نوشته پایانی مصحح کتاب تحت عنوان فیلی بر سیاحت شرق، به دست آمده است.

۶. سیاحت غرب یا سرنوشت ارواح بعد از مرگ: این کتاب از معروف‌ترین کتاب‌های آقانجفی است و در آن به صورت داستانی، سیر حالات و سرگذشت برزخی خود را با استناد به آیات و روایات ذکر کرده است. تاریخ تحریر آن، سال ۱۳۵۲ (۱۳۱۲ش) و تاریخ نشر و چاپ این کتاب سال ۱۳۴۹ شمسی است.

۷. شرحی بر کتاب «پسران من» پل دوم آمریکایی در زمینه اخلاق و تربیت جوانان: این کتاب نیز در سال ۱۳۵۲ نوشته شده است.

۸. شرح ترجمه رساله تفاحیه بابا افضل کاشانی: این کتاب در سال ۱۳۵۴ نگارش یافته و در سال ۱۳۷۸ شمسی، انتشارات هفت، آن را منتشر ساخته است.

۹. رساله‌ای در اثبات رجعت: این رساله در سال ۱۳۶۱ (۱۳۲۱ش) حدود یک سال پیش از وفات او به نگارش درآمده است. نگارنده از چاپ این کتاب، اطلاعی ندارد.

در مورد نوشته‌های فقهی - اصولی آقانجفی نیز می‌توان از شرح کفایة الاصول آخوند خراسانی و تقریرات فقهی در مباحث قضا، صوم، صلاة، رهن که در نجف به تحریر درآمده، همچنین رساله اصالة البرائه که حاشیه بر فرائد الاصول شیخ انصاری است و ظاهراً در زمان تلمذ در محضر شیخ عبدالکریم گزی در اصفهان نگاشته است، نام برد.<sup>۱</sup>

## ب. دورنمایی از کتاب سیاحت شرق و تبیین سبک نوشتاری آن

### ۱. تصحیح و چاپ کتاب

کتاب سیاحت شرق یا زندگینامه آقانجفی قوچانی در سال ۱۳۰۷ شمسی نگاشته شده و در سال ۱۳۵۱ شمسی با تصحیح و مقدمه آقای رمضانعلی شاکری به وسیله نشر امیر کبیر که در قطع وزیری و در حدود ۷۰۰ صفحه تنظیم شده بود، انتشار یافت و مورد استقبال علاقه‌مندان قرار گرفت.<sup>۲</sup>

۱. در این قسمت، از مطالب پایانی دو کتاب بزرگی از تاریخ معاصر (حیات الاسلام فی احوال آیه الملک العلمام) و سیاحت شرق و نیز مقاله «کتابنامه شهرستان قوچان» (مندرج در مجموعه «یادمان آقانجفی قوچانی» ص ۷۸ و ۹۰) که آقای رمضانعلی شاکری نوشته، استفاده شد.

۲. البته در سالیان اخیر این کتاب به همراه کتاب سیاحت غرب (در یک مجلد)، به وسیله نشرهای مختلف مانند انتشارات لوح محفوظ، مؤسسه فرهنگی آفرینه و انتشارات قدیانی انتشار یافته است.



به نوشته مصحح، «دو نسخه از این کتاب، یکی در ۴۰۳ صفحه به قطع وزیری و دیگری در ۱۹۸ صفحه به قطع رحلی در اختیار بستگان آن مرحوم است که در تاریخ ۱۳۰۷ هجری شمسی به خط مرحوم آقاجفی تحریر یافته» و هر دو نسخه در کار تصحیح مورد استفاده قرار گرفته است. مؤلف، کتاب را به عناوین و فصول خاصی دسته‌بندی نکرده و مصحح «برای تسهیل کار از نظر دسته‌بندی مطالب و مندرجات کتاب و نیز دست‌نخوردگی متن، عناوین و

فصول اختراعی خارج از متن بدان افزوده» است. آقای شاکری همچنین در توضیح برخی مطالب کتاب که آن‌ها را در پاورقی ذکر کرده، «از فضلا و اساتید فن مدد گرفته و از کتب و مراجع» مربوطه بهره برده است.

## ۲. اجمالی از مطالب کتاب

مصحح، مطالب کتاب سیاحت شرق را در شش فصل تنظیم کرده است:

مباحث کلی که در فصل اول (ص ۱-۸۰) بدان پرداخته شده، عبارتند از: دوران کودکی، مکتب رفتن، فعالیت کشاورزی و کمک به پدر و نقد بر عدم قناعت مردم، گزارش از وضعیت اجتماعی مردم منطقه خود، به اصرار پدر به قوچان رفتن جهت تحصیلات حوزوی و گزارشی از ایام اقامت در آن شهر، برگشت به روستای خود، عزیمت به سبزوار و سپس به مشهد جهت ادامه تحصیلات و ذکر مطالبی درباره وضعیت علمی مشهد و برخی وقایع از حوزه علمیه آن شهر.

فصل دوم (ص ۸۱-۱۵۱): خروج از مشهد به سوی اصفهان از راه کویر طبس و یزد به همراه رفیق یزدی و ذکر رخدادهای و سختی‌های این سفر.

فصل سوم (۱۵۸-۲۶۷): ورود به اصفهان، تحصیل در نزد اساتید و معرفی مختصر علما و اساتید مشهور آن شهر، گرسنگی در اصفهان، نقد روال علمی حوزه‌ها و دروس اساتید، کشش روحی بالا به عبادت و حصول حالات عجیب روحی، خروج از اصفهان به سوی نجف به انگیزه گردش و زیارت و بیرون آمدن از فشارهای باطنی، ذکر خاطرات سفر، نقد صنعتی شدن و تقلید از غرب.

فصل چهارم (ص ۲۶۹-۳۹۳): ادامه خاطرات راه اصفهان - نجف، ورود به کربلا و پس از مدتی کوتاه حرکت به نجف، حضور در درس آخوند خراسانی و تصمیم به اقامت در آن شهر مقدس، سختی‌های اقامت در نجف (تنهایی، گرسنگی و عدم مکان مناسب)، عشق به تحصیل، نقد عملکرد برخی طلاب و علما، شیوع بیماری وبا در نجف، سختی و فشار مادی در زندگی و صبر او، نیل به مقام اجتهاد.

فصل پنجم (ص ۳۹۵-۵۱۹): ماجراهای ازدواج خود، قضایای مربوط به انعکاس مشروطیت ایران در عراق و ذکر مواضع آخوند خراسانی و تحلیل خود درباره مشروطه، عزیمت آخوند خراسانی و سایر علما جهت دفع تجاوز روس و انگلیس به ایران و فوت ناگهانی آخوند، سختگیری دولت عثمانی در ایجاد قرنطینه در اطراف کربلا و ذکر گرفتاری خود، بحث و نقد درباره علمای سوء.

فصل ششم (از ص ۵۲۱-۶۸۴): شروع جنگ جهانی اول و بازتاب آن در نجف، تشدید فشار زندگی به دنبال شدت گرفتن جنگ جهانی، ورود عثمانی به جنگ جهانی و اشغال عراق توسط نظامیان انگلیس، خدمات ظاهری انگلیسی‌ها و فریفته شدن برخی اعراب، محاصره نجف توسط انگلیسی‌ها و قحطی در آن شهر، سیاحت و زیارت یک ماهه به همراه دو نفر از دوستان به اطراف نجف، کربلا و بغداد، مشقت در زندگی فراهم شدن مقدمات برگشت به قوچان، حرکت به ایران.

مصحح کتاب در انتهای آن، تحت عنوان «ذیلی بر سیاحت شرق»، در چند صفحه به اقامت ۲۵ ساله آقانجفی در قوچان که به اصرار مردم آن شهر صورت گرفت، می‌پردازد و با مطالب مختصری درباره خانواده و اولاد وی، سالروز وفات و آثار آن مرحوم را ذکر می‌کند.

### ۳. انگیزه و هدف از نگارش

به نظر می‌رسد نویسنده از نوشتن کتاب، سه هدف و انگیزه داشته است:

۱. بیان مواعظ اخلاقی، عبرت‌های تاریخی و ذکر معارف اسلامی - شیعی و برخی مباحث انتقادی سیاسی - اجتماعی در قالب و لابه‌لای خاطره‌های خود. با توجه به آن چه نویسنده در سطور ابتدایی کتاب ذکر کرده، شاید بتوان عمده‌ترین انگیزه او را همین نکته دانست؛ یعنی انتخاب سبک جذاب خاطره‌نویسی، از آن رو بوده که حوصله خواننده کتاب کم نشود و در نتیجه، تأثیر مطالب اخلاقی و معرفتی کتاب بیش‌تر شود. او در سطور ابتدایی کتاب می‌نویسد:

تاریخ یکی از اهل علم و سوانح عمر و سرگذشت او که آن چه او دیده و شنیده و فهمیده و بر او وارد شده، نوشته بدون خلاف و شبهه و بدون دروغ و بهتان، و بی‌فایده نخواهد بود و ضامن تنبیه غافل و بیداری نائم است اگر به نظر عبرت نظر نماید.<sup>۱</sup>

۲. گزارش وضعیت مردم ایران و عراق و حوزه‌های علمیه و برخی رخداد‌های تاریخی زمان خود و ...؛

۳. نوشتن کتاب جهت مطالعه کسانی که برای تفریح و تفنّن به برخی کتاب‌ها روی می‌آورند.

### ۴. سبک خاطره‌نگاری در سیاحت شرق

آقا نجفی در نوشتن خاطره، دارای سبکی جذاب است که اثر او را پس از شش دهه (به رغم برخورداری از ادبیات مناسب با عصر خود که برای مردم زمانه کنونی، مشکلاتی را در فهم ایجاد می‌کند) هنوز هم خواندنی می‌نماید.<sup>۲</sup> اکنون در چند مطلب، به توضیح سبک خاطره‌نویسی وی پرداخته می‌شود:

#### ۴-۱. استفاده از خاطره‌ها، جهت ذکر مواعظ اخلاقی، معارف شرعی و ...

آقا نجفی در موارد بسیاری در لابه‌لای مطالب و خاطره‌های خود، به ذکر موعظه و بیان

۱. آقا نجفی قوجانی: سیاحت شرق، ص ۱.

۲. بنابر اظهار برخی آگاهان، این کتاب «جزء السنة شرقی در دانشگاه برستون ایالت نیوجرسی آمریکا تدریس می‌شود». ر.ک: ایرج امانبور قرائی: نگاهی به زندگی آقا نجفی قوجانی و مزارش، مندرج در: فصلنامه مشکوة، ش ۴۹.



معارف اسلامی و احکام شرعی پرداخته و آیات، روایات و اشعار اخلاقی بسیاری را در این جهت ذکر کرده است. «آقانجفی با اتخاذ این شیوه، آشکارا به روش کهن شرح حال‌نویسی سنتی اسلامی بازگشته است: او هم درست مانند محاسبی و غزالی (در چند قرن پیش) به محتوای آموزنده و اخلاقی خاطراتش اهمیت زیادی داده است»<sup>۱</sup>.

به چند نمونه از نمونه‌های بسیار، بسنده می‌شود:

در صفحه ۱۱۷ ضمن ذکر ماجراهای سفر از مشهد به اصفهان می‌نویسد:

بالاخره غروب روزی به آبادی رسیدیم؛ با کمال مشقت و خستگی... معلوم شد که فردا موعود روز قیامت و محشر کبریا است که این زحمات فوق‌الطاقه و بیدارخوانی‌های فوق‌العاده، جهت خلاصی و نجات از فردا است. ای چقدر به موقع است که مؤمن در دنیا نسبت به آخرت برحسب اخبارات پیغمبر و خدا همین حال را داشته باشد. آیا خدا و پیغمبر در آن اخبارات از آن علاف طبعی [=فردی که خبر از سختی یک قسمت از راه داده بود] موهون‌تر است در نظر ما؟! نه والله؛ چون درست فهمیده‌ایم که پیغمبر ما واسطه فیوضات حق است نسبت به همه موجودات از ذره و از صدر تا ساقه و از او اقرب و بزرگ‌تر و شریف‌تر، موجودی در مخلوقات باری نیست....

در صفحه ۲۴۵ و ۲۴۶ به مناسبت، بحثی فقهی را با یکی از همسفران خود در راه اصفهان به عراق نقل می‌کند:

او می‌گفت وکالت در ضمن عقد لازم، ممکن است به عزل و فسخ وکالت از بین برود؛ زیرا که وکالت عقد جایز است و من می‌گفتم فرق است بین شرط نتیجه که به عزل وکیل معزول نمی‌شود و بین شرط ابقاع عقد وکالت، مثل این که....

در صفحه ۲۸۲ و ۲۸۳ ضمن نقل قضیه‌ای که خود را در حرم حضرت امام حسین علیه السلام در آیینه دیده بود و متوجه آیینه نشده بود، می‌نویسد:

باز نظرم به سید افتاد که چهار دانگ حواسش متوجه من است، گفتم: خدایا! این سید از من چه می‌خواهد از دم این سوراخ پس نمی‌رود. نزدیک بود که به آن سید چند ناسترایس بگویم که متوجه شدم که این آیینه بوده و عکس حرم دورتر افتاده و صورت خودم در نزدیکی روزنه

خیالی ایستاده که وقتی که متوجه او می‌شدم، قبلاً او متوجه من بوده و می‌خواست‌ام به او ناسزا بگویم و البته آن ناسزا نظیر انعکاس نور چشم، به خودم برمی‌گشته و یا نظیر اعمال دنیوی آدم در آخرت به خودش عود می‌کند که آدم معاد اعمال خود گردد: انما تجزون بما کنتم تکسبون x و انما یا کلون فی بطونهم ناراً x انما هی اعمالکم تره الیکم. هر چه کند به خود کند؛ گر همه نیکه و بد کند.

در صفحه ۴۲۴ تا ۴۳۱، ضمن خاطره‌های مربوط به ازدواجش، گفت وگویی خود را با دو نفر از دوستانش دربارهٔ توکل به خداوند و حدود و ثغور آن ذکر می‌کند.  
در صفحه ۵۴۲ بعد از ذکر گرفتاری سختی که به او روی آورده و آثار آن باقی بود، می‌نویسد:

رفتم به قرائت‌خانه تا مگر از ناملائمات به کلی انصراف حاصل شود و حال آن که وقوع ناملائمات بر شخص در دنیا، هزار مرتبه بهتر است از رفاهت و آماده بودن اسباب عیش و شادی؛ زیرا که گرفتاری‌ها و بلیات، موجب تذکر و به یاد حق افتادن و مناجات با حق نمودن است و آمادگی عیش، باعث مشغولی و غفلت از حق و طغیان و سرکشی است. الیهیم الکاتر حتی زرتم المقایر ....

در جای دیگر کتاب، بعد از آن که یکی از طلاب نجف، با توجه به جنگ جهانی اول و کشتار مردم در نقاط گوناگون، به آقا نجفی می‌گوید که «حرف ملائکه [در اعتراض به خداوند دربارهٔ خلقت انسان] بجا و موقع بود و ایرادشان بر خلقت این مفید و خونریز وارد است»، می‌نویسد:

دیدم وقتی است که دق دلم [از ناراحتی و سختی ماجرای که ساعتی قبل از آن رخ داده بود] را بر این مقدسین ملائکه دربیآورم. گفتم جناب شیخ! جنابعالی فکری باطل و خیالی فاسد نموده‌اید؛ ایرادشان بی‌جا بلکه ایراد بر آن‌ها از جهاتی وارد است ... (ص ۵۴۳)؛

سپس به تفصیل (تا ص ۵۴۹) در این باره مطالبی را ذکر می‌کند.

در صفحه ۶۰۰ که وضعیت قحطی حاکم بر نجف را به دلیل محاصرهٔ آن از سوی نظامیان انگلیسی شرح داده، می‌نویسد:

از جهات سوخت و آذوقه بسیار سخت بود؛ چون خوراکی‌ها محتاج به پختن بود و هیبه و زغال هیچ وجود نداشت و پنجره و در و نیجه [= ستون چوبی] و صندوق و جعبه و کرسی‌ها را می‌شکستیم برای آتش و بسیار آتش نعمت بزرگی است و همچنین آب و هوا و خاک؛ چون

انسان طبیعی خلقتش از این‌ها شده و متصل در تحلیل و ذوب آن است و البته مدد می‌خواهد متصل به او برسد و آلا از بین خواهد رفت، و همچنین روح انسان نیز بی‌غذا نمی‌ماند و غذای روح علم و عمل و اخلاق کریمه است؛ اگر از این غذاها به روح انسانی نرسد، خواهد مرد. حیات حیوانی است که باقی می‌ماند و در اسلام، احمیت به این غذای روح بسیار داده است و از مقداری و شرایط حصول غذای روحانی تقلیل در غذای حیوانی است؛ چنان‌که پیغمبر فرمود: خداوند علم را در گرسنگی قرار داده. گرسنگی چنان‌که ماده‌ی غذای روح است، باعث صحت بدن نیز هست و فواید بسیار دارد و...

در صفحه ۶۲۶-۶۳۲ به دنبال نقل ترس دو همسفر خود از دزدان و اعتراض آنان به بی‌خیالی آقاجقی، به مسأله قضا و قدر الاهی و توحید افعالی می‌پردازد، و مثال‌های روشنی را در این زمینه ذکر می‌کند.<sup>۱</sup>

آقاجقی در مواردی حتی به تناسب، به تبیین برخی کاستی‌ها و معضلات جامعه‌ی زمان خود پرداخته، راه‌حلهایی را بیان می‌کند. او ضمن بیان فعالیت‌های دوران کودکی خود، به تبدیل مزارع توت به تریاک‌کاری که در زمان کودکی او در آن منطقه آغاز شده بود، اعتراض و انتقاد دارد و می‌نویسد:

مردم به همان نزدیک‌بینی و سادگی که داشتند، دیدند از این توستان‌ها، پولی عاید آن‌ها نمی‌شود و تریاک را من ده دوازده تومان نقد می‌خرند؛ به خیال آن که ثروت و دارایی فقط به پولداری است، توت‌ها را قطع، بلکه کلیه اشجار اطراف محوطه جات را و لوگردهای کهن که سالی سی چهل هزار گردو می‌داد، چون سایه‌افکن در آن اراضی بود نیز قطع نموده و حال آن‌که ثروت و دارایی یک خانواده و یک مملکت نه به زیادی پول است، بلکه به زیادی اجناس است.<sup>۲</sup>

نویسنده در برخی موارد، مطالبی نیز درباره علوم غیر دینی مانند فلسفه، پزشکی و جغرافیا، در قالب خاطره ذکر می‌کند؛<sup>۳</sup> البته روش و سبک مذکور در مواردی به دلیل پیچیدگی یا تخصصی بودن بحث یا تفصیل زیاد، خواننده را دچار خستگی می‌کند.<sup>۴</sup>

۱. جهت اطلاع از برخی موارد دیگر، رک: آقاجقی قوچانی: سیاحت شرق، ص ۹-۱۶، ۲۱-۲۳، ۸۵-۹۲، ۱۰۹-۱۱۰، ۱۲۷، ۱۵۲-۱۵۶، ۱۷۵-۱۷۱، ۲۰۷-۲۱۴، ۲۲۱-۲۲۲، ۲۸۶، ۳۶۱-۳۵۸، ۴۵۶-۴۶۰، ۵۰۸-۵۰۵، ۶۵۰-۶۵۲.

۲. همان، ص ۵۴، جهت نمونه‌های دیگر رک: ص ۲۳۴-۲۴۳، ۵۷۰ و...

۳. رک: همان، ص ۱۳۰-۱۳۳، ۵۲۴، ۵۲۸ و...

۴. به عنوان مثال رک: همان، ص ۱۷۵-۱۷۱، ۲۳۰-۲۳۲، ۲۴۵-۲۴۶، ۴۱۱-۴۱۳.

## ۴-۲. ادبیات عامه‌پسند و طنزگونه

ادبیات گفتاری و طنزگونه برخی مطالب را می‌توان از مهم‌ترین عوامل جذابیت‌بخشی کتاب برشمرد. نثر آقاجفی «با ویژگی‌ها و سبک و سیاق خاص خود، یادآور رمان دن‌کیشوت اثر سروانتس است. او نیز با بهره‌گیری از توصیف و نثر پخته و با چاشنی طنز، به بهترین وجه به مقصود خود دست یافته است»<sup>۱</sup>.

در این جهت دو نمونه ذکر می‌شود:

روزی دو الاغ را [کارگران] دسته بار نمودند، جهت خرسنگاه؛ حرکت نمودم ... چون راه سراسیمی بود، زیردستی یک الاغ پاره شد. پالان با بار آمد روی گردن الاغ و نزدیک شد که بار بیفتد و افتادن بار همیشه موجب حزن و اندوه و گریه من می‌شد که چرا این کار من ناقص ماند و کمال نیافت و به انجام نرسید؛ به فوریت سر الاغ را به طرف کوه و سربالایی برگردانیدم و چند قدمی هم رو به بالا راندم و بار پالان را نیز به هزار زور و زحمت به عقب کشیدم تا آن که به جای اول در پشت الاغ قرار گرفت و مصیبت وقتی که زیردستی الاغ بسته نمی‌شد و ریسمان زیادی هم نبود؛ بسیار بزرگ و فوق‌الطافه شد و اگر سر الاغ به طرف پایین برگردد، باز هم مثل اول بار در شرف افتادن می‌شود، آن هم لایتحمل است. کمر بند خود را که قطعه‌ای کرباس کهنه بود و جهت علامت سیادت، رنگ او را سبز نموده بودند، از روی ضرورت از کمر باز نمودم که در زیر دم الاغ ببندم و نظر به این که بستن این کمر بند به زیر دم الاغ، توهین بزرگی بود به مقام سیادت و به عقیده صاف و بی‌غش من نظیر توهینات ایی جهل به مقام اقدس نبوی صورت گرفت و لکن نظر به این که «الضرورات تبیح المحذورات» خواهی نخواهی آن را بستم و به حدی بر من اثر کرد و حزن و اندوه هجوم آورد و گریه شدید رخ داد که ...<sup>۲</sup>

۲. هنگامی که یکی از دوستانش به او می‌گوید «اگر زن می‌خواهی مثل همیشه که زیارت حبیب بن مظاهر را می‌خوانی، بعد از آن دو رکعت نماز و یک سوره یس به هدیه حبیب بخوان و بعد از آن حاجت خود را بخواه...»، او همین کار را انجام می‌دهد و در وقت حاجت خواستن می‌گوید:

حبیب! من زن می‌خواهم که با او به خوبی و خوشی زندگانی کنم نه آن که طوق لعنت به گردن من بیندازی، و حال من را بسنج که من از عهده مخارج خودم بر نمی‌آیم تا چه رسد به زن و بچه

۱. تیمور غلامی: تحلیل ساختار روایت و شیوه بیان در سیاحت غرب و سیاحت شرق، مندرج در یادمان آقاجفی قوچانی، ص ۱۴۷.

۲. آقاجفی قوچانی: سیاحت شرق، ص ۱۰۹.

که حقیقتاً چاه ویل و حرص مجزّد و جهتم دنیا است که هر چه بگویی هل امتثلت فتقول هل من مزید. یا حبیب! خوب چشمهایت را باز کن که من گاه گاهی بی شام و ناهار مانده‌ام و رو نداشته‌ام که از رفقا پول فرض کنم. با زن و بچه ممکن نیست که صبر کنم به بی غذایی، و چیز به قرض خواستن از کوه‌آحد بر من سنگین تر است. یا حبیب! من در وادی غیر ذی زرع ساکنم. ... یا حبیب! این حاجت خواستن من از تو یکسرش شوخی و حصول تجربه است و سیاحت وقوع امر غیر عادی است. ... چنان چه این طور زن از دست تو بر نمی آید، یک قدم راضی نیستم برای من برداری و قوز بالای قوز بسازی. ها من همه چیز را به تو گفتم. صاف و پوست کنده گفتم. یا زن برای من درست نکن که همان خودم برای خودم بس است و یا اگر درست می کنی، به قاعده و از همه جهت درست کن. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.<sup>۱</sup>

### ۴-۳. ذکر مطالب به صورت موجز و گویا

یکی از مسائلی که باعث جدّابیت کتاب شده، بازگویی فشرده و در عین حال بدون ابهام مطالب در برخی موارد است:

ضمن خاطره‌های سفر به اصفهان، می نویسد:

... گفتیم تو را به خدا دکان را نبلد که ما هیچ آذوقه نداریم؛ نه خودمان و نه الاغمان؛ نه چایی و نه نان و نه خورش؛ ای داد از خستگی؛ ای پاها چطور درد می کند و شکم گرسنه و بدن کوفته و الاغ خسته...<sup>۲</sup>

در صفحه ۱۱۰ ضمن خاطره‌ای، به حقیقت توکل در عبارتی کوتاه و گویا که دو ضرب‌المثل نیز را در خود دارد، اشاره می کند:

بین عوام معروف است که از تو حرکت و از خدا برکت و این مقام توکل است که بیکره عمل از تو است و تأثیر و نتیجه دادن آن عمل، به امیدواری او است؛ با توکل زانوی اشتر بیند.

در خاطره‌های زمانی که در نجف و با می آید، می نویسد:

من از مردن کسی خوشحال نشدم، مگر مرده شوی نجف که در اوایل از صبح تا به شب صد مرده را می شست؛ یکی در یک تومان. بعد از دو سه ماه که فی الجمله سستی گرفته بود و هشت نه هزار تومان مداخله نموده بود، خوشحال و خرم بود، شنید که در کوفه ناخوشی شدّت نموده روزی

۱. همان، ص ۳۹۵-۳۹۷. جهت مطالعه نمونه‌های دیگر، رک: همان، ص ۱۸۱-۱۸۲، ۲۸۵-۲۸۶، ۳۲۲-۳۲۷ و ...

۲. همان، ص ۱۰۲.

دویست نفر را اقلأ در آن فراوانی آب می‌توان شست. نجف را ترک نموده، پیاده دوید به طرف کوفه و در بین راه ناخوشی او را گرفته در میان بیابان گرم، جان از زیر و بالای او درآمد.<sup>۱</sup>

#### ۴.۴. جذابیت‌های دیگر

به کار بردن تعبیرهای محلی، استفاده از ضرب‌المثل که گاه عامیانه و گاه ادیبانه است، استفاده زیاد از شواهد شعری، تصویرسازی‌های خلاق، وصف‌های بدیع، استفاده از متناقض‌نما از دیگر جذابیت‌های نوشتاری کتاب سیاحت شرق است.<sup>۲</sup>

#### ۴.۵. هنجارشکنی ادبی

نکته دیگری که درباره سبک خاطره‌نگاری آقانجفی قابل ذکر است، و در حقیقت می‌توان از عوارض و پیامدهای منفی عامه‌پسند بودن ادبیات وی دانست، استفاده از کلمات و واژه‌های رکیک و نامناسب است.<sup>۳</sup> اگر چه از جهت واقعی کردن مطالب و خاطره‌ها، این شیوه مؤثر است، اما نمی‌توان این اشکال را که یک عالم دینی در کتابی که برای عموم می‌نویسد، به نوعی به عادی‌سازی استفاده از کلمات نامناسب و هنجارشکنی ادبی دامن زده است، نادیده انگاشت؛ البته نویسنده در برخی موارد در حالی که خاطره یا تعبیرهای نامناسبی را به کار می‌برد، به همان صورت داستانی و خاطره‌ای، در ادامه به ذکر برخی معارف اسلامی - شیعی نیز می‌پردازد.<sup>۴</sup>

### ج. معرفی کتاب

## ۱. حیات الاسلام فی أحوال آية الملك العلام و بررسی نقایص آن

### ۱. کلیاتی درباره کتاب

تاریخ نگارش کتاب (مطابق آن چه در پایان آن به قلم آقانجفی آمده) اواخر سال

۱. همان، ص ۳۶۵.

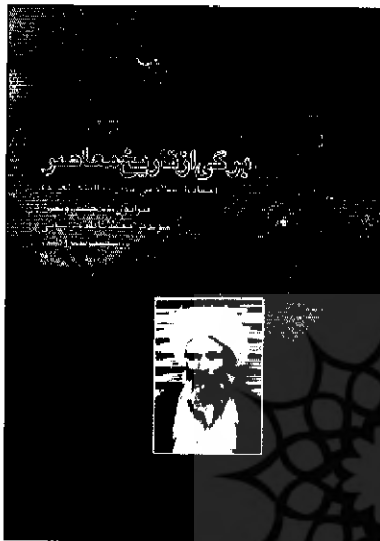
۲. رک: تیمور غلامی: تحلیل ساختار روایت و شیوه بیان در سیاحت غرب و سیاحت شرق، مندرج در یادمان آقانجفی قوجانی، ص ۱۴۱-۱۴۴.

۳. برای نمونه رک: سیاحت شرق، ص ۱۰، ۱۲، ۱۸، ۹۵، ۱۸۹، ۳۹۶، ۴۰۲، ۵۲۱-۵۲۲، ۴۲۵، ۶۱۹ و ۶۴۴.

۴. برای نمونه‌ای از این کلی رک: همان، ص ۱۶-۹.

۱۳۲۹ قمری، پس از فوت آخوند خراسانی است.<sup>۱</sup> این کتاب نیز (همانند کتاب سیاحت شرق) به همت و تصحیح آقای رمضانعلی شاکری در سال ۱۳۷۸ شمسی به مناسبت برگزاری مجمع بزرگداشت آیت‌الله آقانجفی قزوینی، در ۱۵۲ صفحه وزیری در اختیار محققان تاریخ مشروطه ایران و نیز علاقه‌مندان به آثار آقانجفی قرار گرفته است.

نام اصلی که آقانجفی برای کتاب برگزیده، حیات الاسلام فی احوال آیه‌الملك العلمام است؛ اما مصحح، عنوان برگگی از تاریخ معاصر را انتخاب کرده و عنوان اصلی را داخل پرانتز آورده و در توضیحی که روی جلد ذکر شده، چنین آمده است «پیرامون شخصیت و نقش آخوند ملا محمدکاظم خراسانی در نهضت مشروطیت». صبغه کلی کتاب، ثبت اسناد<sup>۲</sup> مرتبط با



۱. با توجه به این که موضوع کتاب درباره آخوند خراسانی است، این نکته‌ای عجیب است که آقانجفی در مدت ده روز (با وجود تألم و ناراحتی شدید روحی که از وفات استاد محبوب خود داشته) توانسته است این کتاب را بنویسد. صرف نظر از این نکته، آن چه مسبب خدشه در این مطلب (نگارش کتاب در سال ۱۳۲۹) می‌شود، وقایعی است که بعد از این تاریخ اتفاق افتاده؛ ولی در این کتاب ذکر شده است. توضیح آن که وفات آخوند در شب ۲۰ ذی‌الحجه که حدود ده روز به آخر سال ۱۳۲۹ باقی بود، اتفاق افتاد. از سوی دیگر، در مطالب پایانی کتاب که آقانجفی، به قضایای بعد از وفات آخوند پرداخته است، برخی از آن‌ها به سال ۱۳۳۰ مربوط می‌شود. در صفحه ۱۳۱ و ۱۳۲ می‌نویسد: «روز یازدهم محرم، علما و مجتهدین عظام و جمیع فضلا و طلاب که در رکاب آن جناب می‌خواستند حرکت کنند، همگی حرکت نموده و...». در صفحه ۱۳۶ (صفحه پایانی کتاب)، به صورت نقلی همین خوابی که درباره وفات آخوند دیده شده، خوابی را از یک علویه ذکر می‌کند که شب اربعین وفات آخوند آن را دیده بود. با توجه به آن که اربعین آخوند، اواخر محرم سال ۱۳۳۰ بوده است، چگونه آقا نجفی که در سال ۱۳۲۹ این کتاب را نگاشته، توانسته این خواب را نقل کند.

۲. در تعریف سند، از نظر لغوی نوشته‌اند: «تکیه‌گاه، آن چه پشت بدو دهند و آنچه که قابل اعتماد باشد، مدرک هستند، نوشته‌ای که قابل استناد باشد، مهر و امضای قاضی و حکم و فرمان پادشاهی و چک درست نوشته و مکتوبی که بدان اختیار شغل و ملکی را به کسی بدهند» (به نقل از رضا دهقانی: **هلم مطالعه سند پیش در آمد تاریخنگاری مستند - تحلیلی**؛ مندرج در مجموعه مقالات همایش اسناد و تاریخ معاصر، ج ۱، ص ۳۲۶). از نظر

موضوعگیری‌های سیاسی آخوند خراسانی در خلال سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۹ است که بیش‌تر دربارهٔ مشروطیت ایران بوده. نویسنده در صفحات ۹ و ۱۰، هدف از نگارش کتاب را در سه امر توضیح می‌دهد. در صفحات ۱۱-۲۲، پس از ذکر مختصر محل تولد، نام پدر، محل تحصیل و استادان آخوند خراسانی، به بیان فضایل وی (ص ۱۲-۲۱) پرداخته، در انتهای این قسمت (ص ۲۱-۲۲) فرزندان آخوند را نام برده و سه مدرسه‌ای را که از سوی او در نجف بنا شده ذکر می‌کند.

از صفحه ۲۳-۱۲۶ تلگراف‌ها و نامه‌های آخوند به افراد و گروه‌های مختلف (که برخی را به تنهایی نوشته و برخی را به همراه عالمان دیگر) و نیز تلگراف‌ها و نامه‌هایی که افراد یا گروه‌های متعدّد برای او فرستاده‌اند، ذکر شده است؛ البته در این میان، برخی تلگراف‌هایی که از سوی افرادی مانند پسر ارشد آخوند، میرزا مهدی، به افراد دیگر فرستاده شده نیز در آن آمده است. افزون بر توضیح مختصری که آقاجنّی در ابتدای هر تلگراف نوشته، در برخی موارد به تفصیل (مانند ص ۵۷-۵۹، ۹۳-۹۵ و ۱۱۰-۱۱۳) به ذکر نکات و وقایع تاریخی و برخی توضیحات دربارهٔ تلگراف‌ها و نامه‌ها پرداخته است.

اصطلاحی، تعاریف مختلفی در حقوق اسلامی، قانون مدنی، قوانین مالی، سازمان اسناد ملی ایران و علم کتابداری دارد (ر.ک: همان، ص ۳۳۶-۳۳۷): اما مقصود از سند در علم تاریخ: برخی گفته‌اند: «همهٔ نوشتارها، صوت‌ها، اماکن، تصویرها و اشیای خاطره‌انگیز در گسترهٔ سندها جای دارد»؛ به طور نمونه، مطبوعات گذشته، فیلم‌های سینمایی، بسیاری از کتاب‌های گذشته، پروندهٔ کتاب‌ها، دیوار نوشته‌ها و... همه جزو اسناد شمرده می‌شوند. در یک جمله، «سند آن است که بشود پشتوانه فرارش داد و بشود به آن تکیه کرد» (عبدالمجید معادینخواه: **نقش اسناد در تاریخ‌نگاری پیش و پس از انقلاب اسلامی**؛ مندرج در مجموعه مقالات همایش اسناد و تاریخ معاصر، ج ۲، ص ۹۳-۱۰۱)؛ اما از نظر آقای عبدالله شهبازی، در تعریف مذکور منابع پژوهش تاریخی (اعم از کتاب، نشریه، دیوار نوشته، سنگ‌نبشته و...) با سند خلط شده است. وی از فرهنگ وبستر «داکومنّت» نقل می‌کند که در تعریف سند نوشته است: «کاغذ مکتوب (دست‌نوشته یا چاپی) که حاوی اطلاعات با شواهدی باشد» و با توجه به آن که کتاب عبارت است از «اثر مکتوب یا چاپی که معمولاً بر روی اوراق یا کاغذ مندرج است و به وسیلهٔ جلد به هم وصل شده‌اند»، مشخص می‌شود که کاغذ مکتوب (سند) یا کتاب فرق دارد. از نظر شهبازی، سند تاریخی به «آن نوشتهٔ کاغذی (اعم از خطی یا ماشینی یا چاپی) اطلاق می‌شود که اولاً حاوی اطلاعاتی باشد. ثانیاً اصل آن به صورت کتاب یا نشریه یا هر شکل دیگر منتشر نشده باشد یا در شمارگان محدود منتشر شده باشد. امروزه، با پیشرفت علم و فن، باید اسناد صوتی، تصویری، رایانه‌ای و دیجیتالی را نیز در تعریف فوق ملحوظ داشت» (عبدالله شهبازی: **تحقیقات و اسناد تاریخی پس از انقلاب اسلامی ایران**؛ مندرج در مجموعه مقالات همایش اسناد و تاریخ معاصر، ج ۲، ص ۴۵-۴۶). شایان ذکر است، مرکز بررسی اسناد تاریخی، در یک اقدام مفید، در آذرماه ۱۳۸۱، همایش اسناد و تاریخ معاصر را برگزار و مقالات و سخنرانی‌های این همایش را در سه مجلد منتشر کرد. این مجموعه، مقالات متعدّد و مفیدی را در جهت موضوع مذکور، در خود گرد آورده است.



مجموع تلگراف‌ها و نامه‌های موجود در این کتاب، حدود ۹۵ عدد است. از میان ۶۴ تلگراف، نامه و پاسخ استفتایی که از سوی آخوند (به تنهایی یا به همراه عالمان دیگر) ارسال شده، ۳۹ تلگراف و نامه (که بیش‌تر در قسمت اول کتاب آمده) درباره حمایت و دفاع از مشروطه و ۲۵ تلگراف و نامه که بیش‌تر در قسمت دوم کتاب ذکر شده، درباره غیر مشروطه (به طور عمده درباره هجوم روس و انگلیس به ایران و لزوم دفاع از کیان مسلمانان) است؛ البته برخی از تلگراف‌ها یا نامه‌ها دو وجهی هستند (مانند ص ۹۵).

از میان ۲۹ تلگراف، نامه و استفتایی که از سوی افراد و گروه‌های مختلف (اعم از عالمان، پادشاه و نایب‌السلطنه ایران، پادشاه عثمانی، سفیر روس، مجلس شورای ملی، مردم شهرهای گوناگون ایران، انجمن‌ها و...) برای شخص آخوند خراسانی یا به وی و دیگر عالمان نجف ارسال شده، ۱۷ عدد درباره مشروطه است و ۱۲ عدد به غیر آن (به طور عمده حمله روس و انگلیس به ایران) مربوط می‌شود. دو تلگراف نیز از سوی میرزا مهدی، پسر ارشد آخوند به نمایندگی از وی به سفیر روس نگاشته شده است.

از صفحه ۱۲۶ تا ۱۳۶ به واپسین روزهای عمر آخوند خراسانی و حرکت عالمان (با ذکر اسامی آنها) به سوی ایران جهت دفاع در مقابل روس و انگلیس، وفات ناگهانی آخوند و تحلیل نویسنده از علت رحلت، مختصری درباره عزاداری مردم در وفات آخوند پرداخته شده و در پایان، خواب‌هایی را که برخی افراد در مورد وفات او دیده بودند، ذکر می‌شود.<sup>۱</sup>

مرحوم آقانجفی، هدف خود از جمع‌آوری اسناد مربوطه و نگارش کتاب را سه امر بیان می‌کند:

اول: آن‌که... معرفتی به احوال این مرد [= آخوند خراسانی] به جهت عامه پیدا شود و درجات و زحمات و صدمات او در راه دین، به یک اندازه معلوم گردد، و معلوم شود که چقدر خون جگر خورده و در مقام خیرخواهی مسلمین... از خود و مال و اولاد گذشته... و آن‌ها کورکورانه تیشه به ریشه خود زده در مقام هتک و بدگویی آن جناب برآمده‌اند، تا مگر پشیمان شده و

۱. متأسفانه وجود برخی اشتباهات تایپی و صفحه‌آرایی در این کتاب می‌تواند سبب اشتباه برای خواننده شود؛ برای مثال در صفحه ۳۸، مطالبی که آقانجفی، در ادامه تلگراف آورده، با همان قلم و توفتگی موجود در تلگراف ذکر شده و یا در صفحه ۵۴ عکس این مطلب صورت گرفته است.

معاصی که از جهت هتک و بی‌ادبی نسبت به آن‌جناب به دوش دارند، بگیرند و (با) استغفار، بار سنگین خود را سبک نموده، تا آن‌که در محکمه عدل الهی زیاد درگیر نباشند. دوم: آن‌که باز کسانی که در معنای مشروطیت به اشتباه افتاده‌اند و مشروطه را با بایت مساوی می‌دانند، بدانند که غرض از مشروطه شدن دولت نیست به جز حفظ مملکت و آبادی آن و تأمین بلاد و رفع ظلم از عباد و رواج امر به معروف و نهی از منکر و معلوم شود که این اساس، صد درجه نزدیک‌تر به دین اسلام است از دوره استبدادیه... سیم: آن‌که مواعظ و نصایحی که از این نور الهی [آخوند خراسانی] شرف صدور یافته، آزادی‌خواهان، آن را نصب‌العین خود قرار دهند و بر این جاده مستقیمه مشی نمایند تا مقاصدشان به سهولت، پیشرفت نماید و خسارهای بزرگ، جلو راهشان نرود. اگر در این زمان هم ملتفت نشدند، در آینده قدر آن را خواهند دانست و نفعش به آن‌ها عاید خواهد شد.

## ۲. بررسی نقایص سندنگاری آقانجفی قوچانی در کتاب حیات الاسلام

### ۲-۱. برخورد مخزینشی و عدم رعایت توازن در ثبت اسناد

از آن جا که آقانجفی، از یک سو از شاگردان و ارادتمندان آخوند خراسانی و از سوی دیگر، طرفدار سرسخت مشروطه بوده است، و نیز با توجه به اهدافی که در نوشتن کتاب داشته، نباید از کتاب مذکور، انتظار سندنگاری بی‌طرف را داشت.

نویسنده، فقط یک تلگراف از مشروعه‌خواهان (ص ۲۶ و ۲۷) ذکر کرده که آن هم اولاً به صورت استفتا بوده و ثانیاً مقدمه و مؤخره‌ای ضد نویسندگان آن‌ها ذکر و عملاً مطالب آن‌ها مغرضانه بیان شده است. همچنین آقانجفی، فقط یک تلگراف از محمدعلی شاه (۳۲-۳۴) درج کرده که پیش از ذکر این تلگراف هم، مطلبی در جهت خنثاسازی آن آورده است.

در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت: توازن اطلاعاتی در این کتاب وجود ندارد؛ یعنی در همان جهت مطالب کتاب، باید تلگراف‌های بیشتر تری از مخالفان مشروطه ذکر می‌شد. به طور قطع (به رغم سانسور تلگراف‌ها و نامه‌های عالمان مخالف به وسیله عوامل آشکار و پنهان) تلگراف‌ها و نامه‌هایی نیز از سوی آنان به آخوند رسیده بود و آقا نجفی به صورت طبیعی از آن‌ها آگاهی داشته است؛ در این صورت، این پرسش به

صورت جدی رخ می‌نماید که چرا نویسنده، توازن در ثبت اسناد را رعایت نکرده و از این دیدگاه کتاب خود را از اعتبار کافی و وافعی بهره‌مند نساخته است؛ البته می‌توان قسمتی از پاسخ را با توجه به سه هدفی که آقانجفی از گردآوری و نوشتن اسناد ذکر کرده، به دست آورد؛ ولی به نظر می‌رسد باید قسمت دیگری از پاسخ را با بررسی روایات آقانجفی و نیز دیدگاه‌های او در مورد مشروطه و حوزه‌های علمیه و عالمان دین به دست آورد که این امر، در ادامه مقاله تحقیق می‌یابد.

## ۲-۲. اشتباه در توضیح برخی اسناد

آقانجفی در مواردی، در توضیح برخی اسناد دچار اشتباه شده است:

۱. در صفحه ۳۲، در توضیح تلگرافی که از محمدعلی شاه به «علمای ثلاثه» نجف آورده، تاریخ آن را به بعد از به توپ بستن مجلس مربوط می‌داند؛ اما مطالب تلگراف به ویژه این عبارت که «... در استقرار این اساس [مشروطیت] و حفظ و حمایت مجلس شورای ملی با تمام قوا خواهم کوشید...»، نشان دهنده صدور این تلگراف پیش از به توپ بستن مجلس است. دلیل دیگر بر این مطلب، جوابیه تلگراف است که در ابتدای آن آمده: «تهران به توسط آقایان حجج اسلام بهبهانی و طباطبایی و افجه‌ای دامت برکاته...»، چرا که پس از به توپ بستن مجلس، بهبهانی و طباطبایی دستگیر، سپس تبعید شدند.<sup>۱</sup>
۲. در صفحه ۸۱، تلگرافی آمده که از سوی آخوند خطاب به رئیس الوزرا نوشته شده و در آن، اعتراض خود را به شیوع منکرات و عدم مجازات مرتکبان اظهار می‌کند:

۱. تلگرافی که شاه بعد از به توپ بستن مجلس به علمای ثلاثه فرستاده و نیز جوابیه آن، در کتاب *تاریخ بیداری ایرانیان* آمده است (ر.ک: محمد ناظم الاسلام کرمانی: *تاریخ بیداری ایرانیان*، بخش دوم، ص ۲۲۷-۲۳۱)، البته آقانجفی در صفحه ۳۹ و ۴۰، محتوای همین تلگراف شاه و اصل جواب عالمان را ذکر می‌کند. نکته عجیب، آن است که قسمت بسیاری از جوابیه‌ای که ناظم الاسلام در کتاب خود آورده (بیش از نصف آخر تلگراف) در کتاب آقانجفی نیامده است. در همین قسمت است که این نوشته سؤال برانگیز ذکر شده است: «... ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه با جمهور بوده ...». احتمالاً مطلب مذکور، به وسیله افراد دیگر اضافه شده باشد. نکته مزید این مطلب، وجود قسمت اضافه، بعد از این عبارت است که «... ما را مجبور به آن چه متحذر از اشاعه و اظهار آن بودیم، نمودند. قل هل أتینکم بالآخسرین اعمالاً الذین ضلّ سعیمهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسبون صعاً». از این عبارات به خصوص ذکر آیه، تا حدودی پایان نوشته برداشت می‌شود. از سوی دیگر در قسمت اضافی، نسبت‌ها و داوری‌های بسیار تندی به همه شاهان قاجار وجود دارد که صدور آن از مراجع شیعه قابل تأمل است.

بعد از اعلان فصل ۲۶۴ قانون وزارت داخله در منع از منکرات اسلامی و مجازات مرتکب، چه شد که هنوز مجری نشده، منسوخ [شده]؛ و منکرات، اشدّ از اوّل شیوع یافت؛ مگر خدای ناخواسته اولیای امور - ایدهم الله - در تحت ارادات چند نفر لامذهب و مزدوران اجانب، چنین مقهور [شده] و یا از حفظ دین گذشته، از مملکت اسلامی هم چشم پوشیده‌اند که در این مواد مهتمّه، تسامح و مفاصد مترقبه را واقعی نمی‌گذارند؛ علی‌کُلّ تقدیر، در قلع این مواد فساد عظیم، قبل از انقلاب مملکت، بذل عنایت مجدّانه دین پرستانه وطن پرورانه لازم و بشارت انجاش عاجلاً مأمول است.

آقاجفی در توضیحی که در ابتدای این تلگراف آورده، می‌نویسد:

چون حیلۀ اهل استبداد در زمان استیصال محمدعلی میرزا این بود که مجلس منافی با اسلام است و به وسیله عالم‌نماها در صدد ترویج این حیلۀ برآمدند و پیش نرفت (بلکه حق به مرکز خود قرار گرفت)، هنگام تشکیل مجلس، خود را به اسم مشروطه خواهی به میان انداخته، به هر حیلۀ و وسیله‌ای بود خود را جزء مجلس و انجمن و ادارات نموده و آن‌هایی که در خارج ادارات مانده [بودند]، به اسم آزادی که معنایش را نفهمیده، مرتکب قبايح و مناهي شرعيّه و اشاعه فحشا شدند تا مگر مصداق آن حیلۀ آخری را به ظهور رسانند و به اندازه‌ای هم به مقصود خود نائل و قلوب مردم را از این اساس منزجر ساختند؛ از این رو منبع غیرت و حمیت و حافظ آیین اسلامیت؛ حضرت آیه‌الله این تلگراف عتاب‌آمیز را به رئیس‌الوزرا نمودند.

با بررسی حوادث و جریان‌های سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰ تهران به خوبی روشن می‌شود که جریان مورد نظر در این تلگراف، جریان غربگرایی و فرصت‌طلبان سودجویی است که نه به مشروطه اعتقاد داشتند و نه به استبداد. این گروه پس از فتح تهران در بسیاری از مسائل خود را داخل کرده بودند.<sup>۱</sup>

به طور کلی در این کتاب، آقاجفی، توضیحی دربارهٔ جریان غربگرایی نداده است. او از میان تلگراف‌های متعدّد آخوند در اعتراض و انتقاد به غربگرایان، فقط برخی را ذکر کرده، و در همین موارد نیز، یا توضیحات اشتباه ارائه داده (مانند تلگراف مذکور) یا بدون هیچ توضیح و اتخاذ موضع دربارهٔ مفاد آن، از آن گذشته است؛ به طور مثال، یکی

۱. جهت تبیین مستند این مطلب، ر.ک: موسی نجفی و موسی فقیه حقانی: تاریخ تحولات سیاسی ایران، فصل یازدهم (نجف و مشروطیت ایران پس از فتح تهران) ص ۲۸۵-۳۳۰.

از مهم‌ترین تلگراف‌های آخوند و مرحوم مازندرانی پس از فتح تهران، تلگرافی است که به ناصرالملک و «وزارتین جلیلتین داخله و جنگ و ریاست مجلس محترم ملی» ارسال کرده، و در آن به تفصیل به جریان غربگرا و هرج و مرج طلب پرداخته، لزوم دور کردن آنان را از عرصهٔ اجتماعی متذکر شده بودند؛<sup>۱</sup> اما آقانجفی در ابتدای این تلگراف به این عبارت بسنده می‌کند که: «تلگرافی است از جانب سنی الجوانب غوث المله و الاسلام؛ آیت‌الله فی الانام به اولیای امور تهران».<sup>۲</sup>

۳. نویسنده در صفحهٔ ۳۸ دربارهٔ محمدعلی شاه و اعوانش می‌نویسد:

دیدند که مقام ریاست روحانی [آخوند خراسانی] جداً مخالف با حرکات خودسرانه آن‌ها است و مانع از اجرای مقاصدشان می‌باشد و محض آن که مبادا شیرازهٔ کارشان یک مرتبه از هم بیفتد، به دست و پا افتاده، متوسل به سلطان عثمانی شده - در حالی که آن هم اعلان مشروطیت در ممالک عثمانی داده بود - و به توسط سفیر، به باب عالی شکایت برده که سه نفر از علمای عراق، مایهٔ هیجان ایرانیان شده و جلوگیری از ایشان لازم است. باب عالی چنین جواب داد که با حریت تامهٔ عثمانی، هیچ موقع این‌گونه سخنان نمانده و از ما هیچ برنیاید و حال آن که بر ما معلوم است که آقابان ثلاثه، جز مطالبهٔ حقوق ملت، چیزی نخواسته‌اند....

مطالب و تلگراف‌هایی که آقانجفی، پیش و پس از تلگراف مذکور آورده، نشان دهندهٔ آن است که این تلگراف نیز در همان زمانی صادر شده که تلگراف‌های قبل و بعد صادر شده‌اند؛ اما با توجه به این که از یک سو آن تلگراف‌ها مربوط به اوایل استبداد صغیر است و از سوی دیگر، در اوایل استبداد صغیر، هنوز در امپراتوری عثمانی، سلطان عبدالحمید حاکمیت داشت و «اعلان مشروطیت در ممالک عثمانی» صورت نگرفته بود،<sup>۳</sup> مطالب آقانجفی یا دست‌کم قسمتی که این مطالب در آن جا آمده، اشتباه است. صرف نظر از این مطلب که آقانجفی به اشتباه این تلگراف را که مربوط به وقایع اواخر

۱. به حق، برخی محققان این تلگراف را «منشور اسلامیت مشروطیت ایران» نامیده‌اند (ر.ک: همان، ص ۳۰۶).

۲. آقانجفی قوجانی: *برگی از تاریخ معاصر*، ص ۷۵.

۳. چرا که او تا اواخر استبداد صغیر حاکم بوده و در اواخر ماه ربیع‌الاول سال ۱۳۲۷، از حکومت خلیع و برادرش سلطان محمد خامس، جایگزین او شد و مشروطه در عثمانی آشکار شد (ر.ک: محمد ناظم‌الاسلام کرمانی: *تاریخ بیداری ایرانیان*، بخش دوم، ص ۲۸۲-۲۸۳ و ۳۹۰).

استبداد صغیر است، در وقایع اوایل استبداد صغیر آورده، اشکال دیگر آن است که در این زمان (سه ماهه آخر استبداد صغیر)، میرزا حسین تهرانی یکی از علمای ثلاثه مشروطه خواه نجف وفات کرده بود؛<sup>۱</sup> در نتیجه، ذکر عبارت «سه نفر از علما» و «آقایان ثلاثه» در عبارات نقل مضمون شده آقانجفی، نادرست است.

### ۲.۳. نسبت دادن برخی اسناد مشکوک به آخوند خراسانی

۱. در صفحه ۴۸ تا ۵۳، جوابیه تفصیلی به دو استفتای اهالی همدان درباره مشروطه، به «آیات باهر» که آخوند خراسانی نیز از جمله آنها است، نسبت داده شده؛ اما دقت در برخی مطالب و عبارات‌های این جوابیه، سبب تردید در این نسبت می‌شود. در قسمتی از جوابیه آمده است:

... پس از آن که جمعی از عالم‌نمایان چشم از شرع پوشیده، سخط الاهی را به رضای مخلوقی خریدند و کلید جهنم را به کمر زدند، باکی از هیچ نهمت و افترا نخواهند داشت؛ همان طور که اگذوبه‌های عمروعاص زوایه مقدسه از قلوب صافی محو شد و ناشران به شناعت بسزا مبتلا گشت، ان شاء الله این اغلوطنه‌های جدید هم عن قریب رفع می‌شود.

با توجه به آن که این مطالب درباره عالمان مخالف مشروطه (مشروع‌خواهان) است، نمی‌توان پذیرفت که آخوند خراسانی در مورد آنها چنین داوری تنیدی داشته باشد؛ به ویژه این که در هیچ سند دیگری از علمای ثلاثه که صحت آن یقینی باشد،<sup>۲</sup> این گونه داوری دیده نمی‌شود.

۱. تاریخ وفات میرزا حسین تهرانی، شوال سال ۱۳۲۶ است (همان، ص ۲۳۸).

۲. نادرستی برخی تلگراف‌ها درباره آخوند خراسانی به اثبات رسیده است؛ به طور نمونه، روزنامه حیل‌المتین کلکته در تاریخ نهم جمادی الاول، خبری را با عنوان «مکتوب از نجف اشرف» ذکر کرده است. در این روزنامه، چنین عنوان شده است که چند نفر از طلاب تهران در تلگرافی به آخوند، از وی خواسته‌اند اصل پیشنهادی شیخ فضل‌الله نوری درباره نظارت عالمان بر قوانین مجلس را تأیید و امضا کند. طبق نوشته این روزنامه، آخوند در پاسخ از این درخواست «خیلی برآشفتمند که این چه بهبودگی است... شرافت این مجلس، همان مساوات است که از احکام محکم قرآنی و اسلام شناخته می‌شود» (جلال‌الدین مؤید الاسلام: حیل‌المتین، سال ۱۴، نهم جمادی الاول ۱۳۲۵، ص ۲۱؛ به نقل از مهدی انصاری: شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت، ص ۲۴۷). با توجه به وجود تلگرافی از آخوند و شیخ عبدالله مازندرانی، نادرستی تلگراف مذکور روشن می‌شود. در این تلگراف، پس از مهم وصف کردن ماده پیشنهادی شیخ، با ذکر این نکته که «زنادقه عصر به گمان فاسد حریت، این موقع را برای

در قسمتی دیگر از همین تلگراف، حکومت به مشروعه و غیر مشروعه تقسیم شده و ضمن انحصار حکومت مشروعه به معصومان علیهم السلام، حکومت غیر مشروعه به عادلانه و غیر عادلانه تقسیم شده است. «عادلانه نظیر مشروعه که مباشر امور عامه عقلا و متدینین باشند و ظالمانه... مثل آن که حاکم مطلق یک نفر مطلق العنان خودسر باشد». در ادامه تلگراف به صراحت آمده است: «موضوعات عرفیه و امور حسیه در زمان غیبت به عقلائی مسلمین و ثقات مؤمنین مفوض است و مصداق آن همان دارالشوری کبری بوده...». به نظر می‌رسد این مطلب با مبانی فقهی شیعه در تنافی باشد؛ چراکه اولاً امور حسیه بر عهده فقیه جامع شرایط است (هر چند در محدوده امور حسیه و اختیارات فقیه اختلاف وجود دارد). ثانیاً اگر حکومت غیر مشروع شد، دیگر چگونه می‌تواند عادلانه باشد؟

۲. در صفحه ۱۱۴ تا ۱۱۶ تلگرافی در جواب تلگراف تاجران تهران ذکر و به آخوند خراسانی نسبت داده شده است. جمله‌بندی و ادبیات عبارات آخر این تلگراف، با عبارات آخوند در تلگراف‌ها و نامه‌های دیگر، چندان شباهت ندارد.

نشر زندافه و الحاد، مغتتم، و این اساس قویم را بدانام» کرده‌اند، لازم دانسته شده «ماده ابدیه دیگر در دفع این زندافه و اجرای احکام الهیه عز اسمہ بر آنها و عدم شیوع منکرات درج شود تا بعون الله تعالی، نتیجه مقصود بر مجلس محترم، مترتب و فرقه ضالّه، مأیوس، و اشکالی مترتب نشود» (احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۱۱ و ۴۱۲). این تلگراف را متحضنان عبدالعظیم با مقدمه و مؤخره‌ای از شیخ فضل الله نشر دادند. شیخ در مقدمه می‌نویسد: «... از خط عراق عرب به امضای آن دو بزرگوار رسید و فی الوقت نزد جناب اجل رئیس فرستاده شده و بعد هر چه مطالبه و مراقبه کردیم، نه جوابی از این تلگراف عرضه داشتند و نه در مجلس موضوع مذاکره قرار دادند». در مؤخره می‌آورد: «این دو حجّت الاسلام... چنین تصور فرموده‌اند که فصلی دایر بر نظارت و مراقبه هیأت نوعیه از عدول مجتهدین در هر عصر، به همان نهج مطبوع در صفحه مخصوصه که ملاحظه فرموده‌اند. قبول مجلس و درج نظامنامه شده است». در پایان جهت اطمینان بخش بودن سند تلگراف می‌نویسد: «اگر چه صورت تلگراف مطابق تاریخ و امضای تلگرافخانه محفوظ است؛ ولی از حسن اتفاق، رغماً لمن بیکره امروزه که دهم شهر جمادی الثانیه است، عین صورت مزبوره در صفحه‌ای که مطرز به خط حجّین آیین و مشرف به عین خاتم شریف ایشان است، توسط پست مقزّر واصل شد. هر کس بخواهد، زیارت می‌تواند نمود و عکس او هم منتشر خواهد شد» (محمد ترکمان: رسائل، اهلایه‌ها، مکتوبات،... و روزنامه شیخ فضل الله نوری، ص ۲۳۷ و ۲۳۸). با توجه بدانچه ذکر شد، عدم صحّت تلگراف مندرج در روزنامه حبل‌المشین روشن می‌شود. در یکی دیگر از تلگراف‌های منسوب به مراجع ثلاثه که در اواخر سال ۱۳۲۵ (بعد از واقعه میدان توپخانه) منتشر شد، چنین آمده است: «نوری، چون مخمل به آسایش و مفسد است، تصرفش در امور حرام است»؛ چنان که کسروی می‌نویسد، از این تلگراف، در مرکز اسناد یا مجلس، اثری به دست نیامده است (احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۲۸). جهت تفصیل بحث در این خصوص، رک: مهدی انصاری: شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، ص ۳۱۵، ۳۰۹.

نکته‌ای که در هر دو تلگراف وجود دارد، این است که از عالمان مشروعه‌خواه، به عمروعاص تعبیر شده‌اند و استفاده از چنین تعبیری به وسیله مرجع تقلید درباره عالمان دیگری که به لحاظ سیاسی، مثنی دیگری دارند، بعید می‌نماید. با مطالعه برخی تلگراف‌های میرزا مهدی (فرزند آخوند خراسانی) از جمله تلگرافی که آقاجنفی قوچانی، خود در صفحه ۲۷ و ۲۸ ذکر کرده است، و دقت در میزان تشابه این تلگراف با دو تلگراف مذکور از حیث نوع نگرش به عالمان مخالف مشروطه و نیز ادبیات و جمله‌بندی، این احتمال قوت می‌گیرد که دو تلگراف مذکور را میرزا مهدی، نوشته باشد.

### د. شخصیت‌شناسی آقاجنفی بر اساس خاطره‌هایش

بررسی روحیات آقاجنفی قوچانی از دو جهت اهمیت دارد:

۱. ارزیابی و شناخت صحیح‌تر و عمیق‌تر دیدگاه‌های سیاسی-اجتماعی و داوری‌های او درباره افراد و گروه‌ها؛ چرا که بدون شناخت ابعاد گوناگون روحی یک نویسنده خاطره‌نویس، نمی‌توان درک و داوری صحیح و دقیقی از دیدگاه‌های او به عمل آورد؛
۲. آشنایی بهتر و دقیق‌تر با عالمی که (بیش‌تر به وسیله نگارش دو کتاب سیاحت غرب و سیاحت شرق) شهرت و محبوبیت میان برخی مردم و زمینه تقلیدپذیری رفتاری و روحی را یافته است؛ تا با روشن شدن روحیات و خلیقیات مثبت وی، محدوده الگوگیری از او مشخص شود.

با توجه به این دو مسأله، در این بخش کوشیده شده است بر اساس کتاب سیاحت شرق به صورت متصفانه و مستند، شاکله شخصیتی آقاجنفی بازشناسی شود:

#### ۱. برخورداری از عزت نفس و اهتمام به حفظ کرامت انسانی

یکی از روحیات بارز آقاجنفی که از خاطره‌هایش به روشنی به دست می‌آید، اهتمام و پایبندی وی بر حفظ عزت نفس است. او حاضر نیست شخصیت خود را با انجام اعمالی که از نظر خود در شأن کرامت انسانی نیست، تنزل دهد.

در نوجوانی (حدود سیزده سالگی) به امر پدر و به رغم مخالفت خود، جهت



تحصیلات حوزوی به شهر قوچان می‌رود. هنگام خداحافظی، گفت‌وگویی انتقادی با پدر دارد که ضمن آن می‌گوید:

حالا فرض کن که سالماً رفته‌ام و مجتهد شده‌ام و جواد استعداد خود را پر از علوم نموده‌ام، اما بنیة کار کردن را ندارم؛ یقیناً طمع به غیر هم ندارم؛ یقیناً چون آخوندهایی که چشم به دست غیر و با ادنی توقعی از غیر دارند و با اظهار احتیاج به غیر می‌کنند، آن‌ها را من در متن کفر می‌بینم یا در حاشیه و اگر بمیرم، از من سر نخواهد زد و در مکتب خانه در صد کلمه خواندم که علی علیه السلام فرموده «ذلّ من طمع» و هرگز من ذلت بر خود روا ندارم و در آن وقت جناب‌عالی یا هستید و از کار افتاده یا خدا نکرده نیستید، حالا این پسر کارکن و کاردان را که به واسطه مدرسه فرستادن دختر کور یا شکسته ساختی، چه کند. گفت: مگر خدا مرده در آن وقت، گفت:....<sup>۱</sup>

در یکی از سفرهای زیارتی به کربلا، مأمور عثمانی به امر فرمانده خود، سینی پر از پلو را ابتدا برای آقاجنفی می‌آورد که به جهت سیادت وی متبرک شود. او با وجود اصرار مأمور و با این که غذای مناسبی نخورده بود، سینی را رد می‌کند؛ البتّه او بعد پشیمان می‌شود.<sup>۲</sup> در صفحه ۳۰۵ می‌نویسد:

اظهار حاجت نزد مخلوق را - ولو به عنوان قصّه و شرح حال باشد - یکی از درجات کفر می‌دانستم.

میهمانی که از قوچان برای آقاجنفی در نجف آمده بود، به او می‌گوید:

تا کی در نجف می‌مانی! خوب است حرکت نمایند [به طرف قوچان جهت اقامت و تبلیغ دین]... بروید کربلا قبضی از جناب آقا میرزا محمد تقی شیرازی بگیرید بیاورید که من بیرم به ولایت برای شما [جهت مخارج سفرتان] پول جمع‌آوری نمایم و شما حرکت نمایید... گفتم التفات شما زیاد و از نزد او حرکت کردم بیرون رفتن با قلب مکذّر و قلب پرغیظ. فردا صبح باز همان حرف را تکرار نمود... گفتم بلی و لکن قبض بردن شما و تهیه پول نمودن و فرستادن خیلی اشکال دارد. شما اگر مصمم هستید که ما را به قوچان ببرید، برای شما هم کار مشکلی نیست که شما بروید و جبهه را بفرستید؛ آن وقت من قبض را می‌فرستم و چنانچه در جزه نود و نهم قبض به اسم من نداد، من پول را به خود میرزا می‌دهم و قبض رسید خودش را جهت شما

۱. آقاجنفی قوچانی: سیاحت شرق، ص ۳۴.

۲. همان، ص ۲۹۸ و ۲۹۹.

می‌فرستم و پول شما تلف نخواهد شد و برائت ذمه جهت شما حاصل می‌شود. گفت: ما عقلمان به چشمان هست؛ وقتی که قبض میرزا را دیدیم، وجه را می‌دهیم و آنا هرکسی طوری خیال می‌کند و پول نمی‌دهد. گفتیم: مگر شما خر هستید که عقلمان به چشم‌تان باشد؛ اگر یونجه را دیدید بخورید و آلا فلا... این حرف‌های نیم‌پولی که به جز درد دل و اوقات تلخی فایده ندارد، چرا می‌زنی... کسی که عقلش به چشمش باشد، البته نخواهد فهمید که این طور حرف‌ها به مثل من، مثل خنجر و سنان جراحات می‌زند...<sup>۱</sup>

## ۲. اعتقاد و ارادت شدید به اهل بیت علیهم‌السلام

در این جهت چند نمونه ذکر می‌شود: ناراحتی و عصبانیت او به جهت بی‌احترامی که از سرناچاری به شال سیادت او صورت گرفته،<sup>۲</sup> حساب فواید حاصله به مردم به سبب زوآر امام حسین علیه‌السلام و اعتقاد به لزوم سختی کشیدن در راه زیارت،<sup>۳</sup> توسل و شکوه به اهل بیت در مراحل گوناگون زندگی و برآورده شدن حاجت‌های مورد نظر،<sup>۴</sup> بديهی دانستن حقانیت شیعه به گونه‌ای که کسی «به تواریخ رجوع نماید، ممکن نیست متدین به مذهب اهل سنت باشد؛ اگر مسلمان است، یقیناً شیعه است و الا ماذی و یا لامذهب است»،<sup>۵</sup> انداختن پاکتی به ضریح مرقد حضرت امیر علیه‌السلام که «می‌خواهم تو یا پسر ت حجّت عصر عجل‌الله تعالی فرجه- را ببینم»،<sup>۶</sup> امید زیاد به گریه‌های خود بر امامان معصوم و زیارت قبور آنان در نجات بخشیدن از عذاب الاهی در آخرت،<sup>۷</sup> قرائت زیارت عاشورا به صورت مستمر جهت تعجیل فرج امام عصر،<sup>۸</sup> اعتقاد به مجازات روس (در جنگ جهانی اول) از طرف حضرت امام عصر به سبب تجاوز آن کشور به ایران اسلامی و به توپ بستن مرقد مطهر امام رضا علیه‌السلام.<sup>۹</sup>

۱. همان، ص ۶۱۵-۶۲۰. جهت اطلاع از برخی نمونه‌های دیگر ر.ک: ص ۳۶۷-۳۷۰، ۳۷۹ و ۳۸۰، ۴۰۹ و ۴۱۰، ۵۱۹، ۵۲۴، ۵۳۸ و ۵۳۹. البته گاهی این روحیه به افراط کشیده شده، بوی غرور از آن برمی‌خیزد (همان، ص ۴۱۰).
۲. همان، ص ۱۵۰۹.
۳. همان، ص ۲۳۰-۲۳۶.
۴. همان، ر.ک: ص ۲۰۴ و ۲۰۵، ۲۷۶ و ۲۷۷، ۳۱۱-۳۱۵، ۳۸۰-۳۸۸، ۴۰۶ و ۴۱۰، ۴۸۸-۵۰۰، ۶۵۹-۶۶۵.
۵. همان، ص ۲۶۴.
۶. همان، ص ۳۰۶.
۷. همان، ص ۳۵۸-۳۶۱.
۸. همان، ص ۳۷۹ و ۳۸۰.
۹. همان، ص ۵۲۲ و ۵۲۳.

## ۳. علم دوستی

وی گرچه در اوایل امر از تحصیل گریزان بوده و به کار کشاورزی تمایل داشته، اما بعد از مدتی که در قوچان به فراگیری دروس حوزوی می‌پردازد، «حرص غریبی به درس» می‌یابد.<sup>۱</sup> این علاقه ادامه یافته و باعث می‌شود هنگامی که در مشهد خبر مرگ مادر خود را می‌شنود، اهمیت چندانی به آن ندهد:

گفت جهت شما لازم است رفتن به قلعه. گفتم: مگر مادرم مرده است؟ گفت: بلی. گفتم: مرده [که] مرده. رفتم به مباحثه‌هایی که داشتم. تا شب، آن چه درس و مباحثه بین اثین داشتم نمودم و شب هم تا ساعت چهار پنج، مطالعه‌هایی که داشتم نمودم و در زیر لحاف یادم از مادرم آمد. مقداری گریه کردم و به خواب رفتم. باز صبح فراموش کردم. علی‌الرسم مشغول درس و مباحثه بودم و بسیار زحمت می‌کشیدم و یک ساعت آرام نداشتم.<sup>۲</sup>

در صفحه ۲۰۹ ضمن مواظ و نکات اخلاقی که به ویژه برای طلاب ذکر می‌کند، می‌نویسد:

من بسیار شده که یک سطر عبارت را تا ساعت چهار از شب مطالعه نموده‌ام و اگر نفهمیده‌ام، مرا گریه گرفته و با گریه به خواب رفته‌ام و سحر که برخاستم، قبل از همه چیز همان سطر را نگاه کرده‌ام و به یک نظر کردن، به خوبی فهمیده‌ام و....

در ادامه (ص ۲۱۲-۲۱۳) یادآور می‌شود:

مقام علم بسیار رفیع است که نباید به هر دنیاپرست و دارای اخلاق ذمیمه تعلیم داد که دادن سلاح است به دست ظالم....<sup>۳</sup>

## ۴. آزادمندی و روحیه ایثار و غیرتمندی

همراهی در تظلم خواهی که به عزل حاکم سبزواری انجامید،<sup>۴</sup> انجام کارها و فعالیت‌های اقتصادی که به رغم مشروع و ممدوح بودن، به لحاظ اجتماعی و صنفی نامناسب جلوه

۱. همان، ص ۵۳۵۱.

۲. همان، ص ۷۷. البته آن چنان که آقاجنی در صفحه ۳۶۳ تا ۳۶۵ می‌نویسد، اعمال مستحبی بسیاری بعد از مرگ مادر، به نیت او انجام داده است.

۳. جهت آگاهی از برخی نمونه‌های دیگر که علاقه آقاجنی به فراگیری علم را روشن می‌کند، رک: همان، ص ۳۰۶، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۸۹ و ۳۹۰.

۴. همان، ص ۶۲ و ۶۱.

کرده بود،<sup>۱</sup> ایثار در دادن حجره بهتر به رفیق یزدی خود،<sup>۲</sup> اهتمام به رفاقت و تحمّل سختی در جهت کمک به دوست همسفرش،<sup>۳</sup> تلاش جهت گرفتن حجره مغصوبه خود در یکی از مدارس نجف به عنوان استنقاذ حقّ مشروع،<sup>۴</sup> خلاف مردانگی دانستن نقض عهد،<sup>۵</sup> ناراحتی به سبب احتمال پدید آمدن سختی و مشکلات زندگی برای همسرش،<sup>۶</sup> ناراحتی او از اذیت شدن طلاب نجف به وسیله مخالفان مشروطه که اگر چه او به جهت سیادت گرفتار این مشکلات نبود؛ «لکن آدم غیور نمی‌تواند تحمّل کند این همه ظلم بر هم مسلکانش ببیند»،<sup>۷</sup> نمونه‌هایی هستند که نشان‌دهنده روحیات مثبت مذکور است.

### ۵. برخی روحیات منفی

آقانجفی قوجانی به رغم داشتن خصال مثبت یاد شده، از پاره‌ای نقایص اخلاقی خالی نبود که برای آشنایی جامع با شخصیت، منش و روش ایشان از بازگویی آن ناگزیریم.

### ۵.۱. روحیه عصبی

وی، در ابتدای کتاب سیاحت شرق در بیان وقایع دوران کودکی، از مریضی شدید خود در دوران کودکی خبر می‌دهد:

در سنّ سه سالگی مریض و عللیل شدم. فقط از لاغری، پوستی بر روی استخوان‌ها کشیده شده بود که وقتی سرپا می‌ایستادم، پوست ران‌ها چین می‌خورد و چون در زیر آن گوشتی نبود، سوازی همان استخوان باریک و از شکم مدّتی خون‌کار می‌کرد. چند مرتبه به حال جان‌کندن رسیدم که جدّ پدری به بیابان رفته بود که پدرم را خبر کند بیاید مرا دفن کند، باز دلش یارا نداده بود، خود مراجعت نموده ....

۱. همان، ص ۷۶-۷۴، ۵۲۹-۵۴۳.

۲. همان، ص ۱۶۵.

۳. رک: ص ۲۱۷ و ۲۱۸، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۷۵-۲۷۰.

۴. همان، ص ۳۳۶-۳۳۰. هر چند در این راه به افراط، به برخورد فیزیکی دست می‌زند.

۵. همان، ص ۴۲۰.

۶. همان، ص ۴۵۰ و ۴۵۱.

۷. همان، ص ۴۶۷.

این مریضی «تا سه سال بلکه بیش تر طول کشید. بعد از رفع مرض» نیز سلامت کامل حاصل نشد و «مزاج، علیل بود».<sup>۱</sup>

در صفحه ۳۴ هنگامی که با پدرش صحبت می‌کند تا او را به ماندن خود در روستا و رفتن به قوچان جهت ادامه تحصیل متقاعد کند، می‌نویسد:

... گفتم: دلت به حال خودت نمی‌سوزد، به حال من بسوزد؛ چون تو خود می‌دانی که علیل المزاج و کم‌بینه و به اندک ناملانمی روحاً متأثر می‌شوم و ...

و مجدداً خطاب به پدر می‌گوید:

اگر به مدرسه نیامده بودم ... این عیلمی و کم‌بینگی، به واسطه ورزش‌های بیابانی و بی‌خیالی رفع می‌شد؛ کما این که یقیناً هم رفع می‌شد ... (ص ۴۳ و ۴۴).

این وضعیت جسمی، شاید بتواند تا حدود بسیاری، علل عصبی بودن آقانجفی را که در موارد گوناگونی از خاطره‌هایش ظهور دارد، توضیح دهد.<sup>۲</sup> به ذکر دو نمونه، بسنده می‌شود: در خاطره‌های مربوط به سفر مشهد - اصفهان، به توقف و استراحتی که به همراه همسفر خود در کاروانسرای داشته، اشاره کرده، می‌نویسد:

... من مشغول شدم به خواندن یادگارهایی که به دیوار آن ایوان نوشته بودند. آن‌ها هم غالباً شعر بود و بعضی از آن‌ها مضحک بود و من بلند می‌خواندم که رفیق هم بشنود و غالب را اول مطالعه می‌کردم و یک شعر یادگاری را چون خط جلی داشت، بی‌مطالعه خواندم؛ در فرد دوم، فحش به خواننده داده بود؛ من - و لو در ظاهر خندیدم و رفیق هم خندید لکن - سبتهام پرغیظ شد از نویسنده، قلم مداد را برداشتم، شعری در زیر او نوشتم، از فرد اول تا دوم، سه فحش به آن نویسنده دادم و امضا هم نمودم که تا بفهمد که از کجا خورده، باز دلم خنک نشد، به رفیق گفتم ...<sup>۳</sup>

نیز ضمن نقل حوادثی که در نجف برای او رخ داده بود، می‌نویسد:

۱. همان، ص ۳۱.

۲. برای نمونه، ر.ک: ص ۱۸ و ۱۷، ۲۵، ۷۸، ۱۵۱ و ۱۵۲، ۲۰۲، ۳۰۹، ۴۰۶ و ۴۰۷، ۵۲۴، ۵۴۴، ۶۱۶ و ۶۱۵. روحیه تند آقانجفی گاهی تا مرز سماجت پیش می‌رود. (ر.ک: همان، ۵۹)

۳. همان، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

... صاحب اولی حجره، بعد از چند روزی آمد به حجره؛ نمد بیگانه را در آن جا افتاده دید. گفت: «این نمد از کیست؟» و من هم در روی نوشته‌های خود، دَمر افتاده بودم و درس آخوند [خراسانی] را می‌نوشتیم. با آن حال گفتم: «نمد از یکی از رفقای اصفهان است، چند روزی در این جا بیش نیست، می‌رود بیرون». گفتم: «سید خودت جسته خاله مهمانی می‌کنی!» با همان حال گفتم: «حجره از کسی نیست. مال خودم است. آنصَرَفَ فیها کیف اشاء. و این که تو را راه می‌دهم، مرحمتی است از من به تو و باید ممنون باشی». ثانیاً گفتم: «سید این جا خراسان نیست که کله‌شقی پیش رفت کند. این جا را نجف می‌گویند و شرارت خراسانی در این جا خاموش است». غیظ مرا فرا گرفت. برخاستم و راست نشستم. گفتم: «آخوند خرا علی ای حال من خراسانی هستم. این جا هرگوری هست که هست. پدرت را می‌سوزانم.»

## ۵.۲. تساهل درباره برخی مسائل اخلاقی

آقاجفی در خاطره‌های خود، درباره برخی افراد و گروه‌های اجتماعی (به صراحت یا به کنایه) تعبیرها و اظهارنظرهای تندى دارد.<sup>۲</sup> او همچنین در مواردی نیز (طبق آن چه در سیاحت شرق ذکر کرده) برخوردهای تأمل‌برانگیزی داشته است.<sup>۳</sup>

## ۶. مواردی دیگر از روحيات آقاجفی

برخورداری آقاجفی از صفات و خلیقاتی همچون قناعت، صبر و شکر،<sup>۴</sup> صراحت در گفتار (رک‌گویی)،<sup>۵</sup> زیرکی (عدم سادگی)،<sup>۶</sup> غرور،<sup>۷</sup> و نیز تنفر او از صفاتی مانند زورگویی

۱. همان، ص ۳۰۹.

۲. رک: همان، ص ۳۳، ۱۱۹-۱۲۳، ۱۴۴، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۸۳، ۱۹۹ و ۲۰۰، ۲۴۶ و ۲۴۷، ۳۴۳-۳۵۴، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۷، ۴۴۱، ۴۶۰، ۴۷۲ و ۴۷۱، ۵۱۵، ۵۱۹، ۵۲۴ و ۵۲۵، ۵۳۸ و ۵۳۹، ۵۶۷ و نیز رک: آقاجفی قزوینی: **برگی از تاریخ معاصر** (حیات الاسلام فی احوال آية الملک العلام)، ص ۵۷، ۱۳۱. شاید این مسأله تا حدودی تحت تأثیر روحیه تند آقاجفی بوده است.

۳. رک: ص ۲۵۴-۲۵۷ و ۲۷۴-۲۷۵.

۴. همان، ص ۱۶۸-۱۷۰، ۲۰۸، ۳۰۶ و ۳۰۵، ۳۱۹-۳۲۳، ۵۳۰، ۵۳۷ و ...

۵. جهت اطلاع از برخی نمونه‌ها، رک: همان، ص ۱۱ و ۱۲، ۳۳ و ۳۴، ۷۷، ۸۶ و ۸۵، ۱۱۶ و ۱۱۷، ۲۶۹، ۳۷۸ و ۳۷۵، ۳۹۷، ۳۹۵، ۴۰۶ و ۴۰۹.

۶. همان، ص ۹۴-۹۶، ۳۳۳ و ۳۳۴، ۳۷۸، ۳۷۴، ۶۲۵، ۶۴۰؛ البته در جهات سیاسی مانند طرز تلفی از مشروطه

و قلدری،<sup>۸</sup> ریاست طلبی،<sup>۹</sup> ظاهر بینی و مقدس‌نمایی،<sup>۱۰</sup> از دیگر روحیات او به شمار می‌آید.

## هـ. ارزیابی دیدگاه‌های

### آقاجفی درباره مسائل سیاسی - اجتماعی ایران عصر مشروطه

#### ۱. تحلیل آقاجفی از وابستگی اقتصادی کشور به بیگانگان

آقاجفی در ابتدای کتاب سیاحت شرق، درباره وضعیت اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... مردم منطقه خود در زمان کودکی اش مطالبی ذکر می‌کند که می‌توان بر اساس آن، اوضاع مردم مناطق دیگر ایران را نیز تا حدودی به دست آورد. او در این گزارش نشان می‌دهد که مردم، در اقتصاد زندگی خود، قناعت داشته و احتیاجشان به خارجه «فقط در آهن آلات» بود. تأکید او در این امر بر طهارت معاش است. در ادامه به شب‌نشینی‌های مردم در زمستان می‌پردازد که در این مجالس، «مسائل دینیّه را گفت‌وگو می‌کردند به مقداری، و یک ساعتی معراج‌العاده یکی می‌خواند و بعضی معنا می‌کردند و همچنین کتاب مثنوی، و مقداری در أمورات دنیوی خود صحبت می‌کردند، بدون غل و غشی و کینه و عداوتی از یک دیگر».

در گزارش او، افراد مرتکب محرمات بزرگی مانند ربا، میان مردم، جایگاهی نداشتند. آقاجفی کمی نقدینگی میان مردم را تحسین می‌کند؛ زیرا «شاید همین یک سبب بود از برای ندرت وقوع در معاصی؛ چون این پول سریع الاجابه است در قضای حوایج و برآوردن آرزوهای نفس و بوالهوس‌های مخذوره».

او همچنین به قناعت مردم آن دوره اشاره می‌کند:

۷. (ص ۴۵۶ و ۴۵۷) و شخصیت رضاخان (ص ۵۷۱) آقاجفی سادگی‌هایی را داشته است. که در بخش بعدی به برخی از این موارد پرداخته می‌شود.

۸. همان، ص ۳۱، ۲۲۲ و ۲۱۰، ۴۵۰.

۹. همان، ص ۸۰، ۷۹. از مطالب این دو صفحه چنین برداشت می‌شود که یکی از دو دلیل خروج وی از مشهد به سمت اصفهان، به این مسأله بازمی‌گشت.

۱۰. همان، ص ۱۶۰-۱۶۹، ۵۰۹ و ۵۱۰، ۵۱۹ و...

۱۱. همان، ص ۷۸ و ۷۹، ۵۷۲، ۵۷۷، ۵۷۹ و ۶۱۳ و...

مردم به همان محصولات دست خود که طرف معامله‌شان حضرت حق است، قانع بودند در زندگانی خود؛ و رفت و آمد با خارجه چندان نداشتند...<sup>۱</sup>

### ۱-۱. عدم قناعت مسلمانان و راحت‌طلبی، دو عامل عمده در وابستگی به بیگانگان

طبق گزارش آقانجفی، به تدریج مردم، روحیات و منش پسندیده خود را از دست دادند. وی به تعویض محصولات کشاورزی مناطق خود اشاره دارد و می‌نویسد: اوایل معمول شدن تریاک کاری بود که مردم محوطه‌جات خود را تریاک می‌کاشتند؛ حتی [به جای] توتوستان‌های زیادی [که] داشتند [و] هر سال مبالغی ابریشم برمی‌داشتند ... نظر به همان نزدیک بینی و سادگی که داشتند، دیدند از این توتوستان‌ها پولی عاید آن‌ها نمی‌شود و تریاک را من ده دوازده تومان نقد می‌خرند، به خیال آن که ثروت و دارایی فقط به پولداری است، توت‌ها را قطع نمودند، و به جای آن تریاک کاشتند. وی البته به سیاست استعماری که باعث این روش تعویض کشاورزی شده بود، اشاره‌ای نمی‌کند؛<sup>۲</sup>

اما نقد و تحلیل دقیقی را بر این سیاست و شیوه اقتصادی ذکر می‌کند. او عقیده دارد:

ثروت و دارایی یک خانواده و یک مملکت نه به زیادی پول است؛ بلکه به زیادی اجناس است؛ از قبیل مزروعات ... و حیوانات.

از نظر آقانجفی «خداوند عالم در هر سرزمینی» نیازهای طبیعی مردم «آن سرزمین را کاملاً» -تکویناً و تعلیمياً- خلق فرموده، به طوری که حاجتمندی به خارجه غالباً نداشته باشند؛ اما به این شرط که «از محرّمات اعاشه از قبیل اسراف و تبذیر» پرهیزد «و به جانب قناعت که مستحب شرایع است فی‌الجمله توجّه نمایند». در این صورت است که «حوایج دفاعیه از دشمن را کاملاً نیز دارا خواهند بود». او توضیح می‌دهد که «اگر افراد یک زمین، فی‌الجمله رگ غیرت کارگری را داشته باشد و الکاسب حیب‌الله را به کار ببندد و عقب زیادی پول نرود؛ بلکه کسب خود را در جمع‌آوری مزروعات و

۱. همان، ص ۲۱-۱۸.

۲. مصحح کتاب سیاحت شرق (آقای شاکری) در باورقی، مطالبی را در این جهت از کتاب «تاریخ تریاک و تریاکی در ایران» نوشته ع. کوهی کرمانی، می‌آورد.



محصولات سالم و مباح، «منحصر کند و گرد اسراف و تبذیر نگردد و قناعت پیشه نماید، ساز استقلال زند و کارها به کام گردد؛ بلکه پولدار هم می‌شود؛ چون جنس که زیاد گردید، محتاجین پول را به درخانه او خواهد کشید»<sup>۱</sup>.

## ۱-۲. مضرات فردی استفاده از کالاهای خارجی

صرف نظر از ابعاد مخرب و منفی سیاسی-اجتماعی استفاده از اجناس غریبان که سلطه کافران بر مسلمانان از مهم‌ترین آن‌ها است، مرحوم آیت‌الله نجفی، به آثار فردی آن می‌پردازد. او بر این امر تأکید دارد که از یک سو، اجناس خارجی از مشتهات است و گر چه «مسلمانان آن‌ها را بر حسب فرمایش امامشان علی‌الظاهر، پاک و حلال می‌کنند؛ یعنی از استعمال آن‌ها، خدا آن‌ها را به جهنم نمی‌برد؛ لکن سبب می‌شود که به حرام صریح و قرقگاه حق واقع گردیم که موجب دخول نار است»؛ چراکه «معصوم فرموده هر پادشاهی قرقگاهی دارد و قرقگاه خدا، محرمات است و مشتهات، اطراف قرقگاه است. کسی که گوسفند خود را در اطراف قرقگاه بچراند، کم‌کم به قرقگاه داخل می‌شود». از سوی دیگر، به طور قطع نمی‌توان از آثار وضعی استفاده از کالاهای خارجی مصون ماند. آقا نجفی در این زمینه به ذکر مثال‌گوییایی پرداخته، با همان سبک جذاب خاطره‌نویسی خود، مطالبی را در این خصوص ذکر می‌کند.<sup>۲</sup>

## ۱-۳. شیوه مناسب در برخورد با کالاهای خارجی از منظر آقانجفی

آقانجفی، با توجه به مفاسد زیاد ورود کالاها و اجناس خارجی به ممالک اسلامی که از مهم‌ترین این مفاسد، وابستگی ملت‌های مسلمان به کافران و تحت سلطه آن‌ها قرار گرفتن است، به این مطلب می‌پردازد که چه نوع برخوردی در قبال این معضل، باید در پیش گرفت. او سه فرض را در این باره مطرح، و پاسخ هر یک را بیان می‌کند. صورت اول این که ملت اسلامی خود می‌تواند آن اجناس را تولید کند. در این صورت روشن است که

۱. همان، ص ۶۳.

۲. همان، ص ۲۱-۲۳.

باید مقدمات آن را فراهم و «وسائل را خودش فراهم نماید». صورت دوم این که امکان تولید داخلی (دست کم تا مدتی) وجود ندارد. در این صورت، اگر جنس یا اجناس مذکور «از اصول زندگانی» «نیست و ترکش ممکن است»، باید استفاده از آن کالا یا کالاها ترک شود؛ چرا که «نمی شود به بوالهوسی خود را گدای دشمن کند» و صورت سوم آن که آنچه امکان تولید داخلی اش فراهم نیست، «از اصول زندگانی است؛ مثل آهن آلات در ایران که موقتاً محتاج است». فقط در این صورت تا هنگام فراهم شدن مقدمات تولید و خودآکایی می توان از آن وسیله خرید؛ ولی باید «فقط به خرید همان اکتفا کند»<sup>۱</sup>

#### نقد بر تقلید از غرب در صنعتی شدن

در موردی دیگر، هنگامی که با همسفران راه عراق درباره وجود خط آهن در راه ایران به عراق بحث می کند، افزون بر آن که آن را «با زیارت حسین بن علی علیه السلام» در تناسب نمی داند؛ چرا که «خوشی و راحتی در این راه سزوار نیست»، به این مطلب می پردازد که با آمدن خط آهن، به تدریج ماشین آلات دیگر از قبیل ماشین زراعت کاری و دورگری و کوبیدن و ... هم وارد ایران می شود؛ در نتیجه، بسیاری از مردم (به دلیل جایگزینی ماشین آلات) بی کار می مانند و به تبع آن مفاسد بسیاری رخ خواهد نمود. آقاجفی به دنبال این مطلب نتیجه بسیار مهم و قابل تأملی می گیرد:

... در صورتی که مقلد اروپائیان بشویم، دنیا بالاخره خراب و پرهرج و مرج [خواهد شد] و به خرابی دنیا، آخرت هم خراب و دیانت هم مضطرب گردد. خوب است که این شیعه خانه یعنی ایران (صانها الله عن الحدثان) در زندگی دنیا پیروی از اروپایی نکند در خطوط آهن و ماشین آلات، مگر به اندازه ای که مقدمه دفاع و جنگ و حفظ مملکت اسلامی است. لفظه تعالی: «واعدوا لهم ما استطعتم من قوة...» و این کارها به آسانی تهیه می شود، اگر ایرانی ها حس و غیرتی پیدا کنند و فقط دو سال از دو جنس فرنگی ها خودداری نمایند: یکی قند و چایی آن ها را ترک کنند و دیگری جنس بزازی را ترک نمایند و به ترک این دو، کارخانجات اسلحه سازی و همان دو خط اصلی راه آهن ساخته می شود....

هماهنگی طرح کلی آقانجفی با دیدگاه‌ها و عملکرد عالمان عصر مشروطه کلیت طرح استقلال خواهانه آقانجفی، مورد نظر و خواسته عالمان شیعه آن عصر بود. این دغدغه‌ها و تلاش در رفع وابستگی از قبل از نهضت تنباکو دنبال،<sup>۱</sup> و در جریان نهضت تنباکو به صورت کاملاً آشکار مطرح شد<sup>۲</sup> و در ادامه با تأسیس شرکت‌هایی همچون شرکت بزرگ اسلامی در اصفهان، نمود عملی یافت؛ «شرکت اسلامی» در سال ۱۳۱۶ با همکاری خاندان میرزا محمدباقر اصفهانی (به ویژه حاج آقا نورالله) تأسیس شد. مراجع و عالمان بزرگ شیعه همچون آخوند خراسانی و سید محمدکاظم یزدی، به تأیید و پشتیبانی این شرکت همت می‌گمارند.<sup>۳</sup>

اسناد به جا مانده از دوران قاجار، حکایتگر فعالیت مهم و پردغدغه عالمان شیعه در جهت وابستگی زدایی و خوداتکایی اقتصادی، در فاصله پانزده ساله جنبش تنباکو تا نهضت مشروطه به ویژه در آستانه آن است<sup>۴</sup> و نهضت مشروطه می‌توانست به تحقق کامل آن، جامه عمل پوشاند که متأسفانه نه تنها چنین نشد؛ بلکه عکس آن تحقق یافت.

۱. برای نمونه، میرزای شیرازی مدت زمانی قبل از حکم تحریم تنباکو، در جواب از استفتای یکی از عالمان ایران دربارهٔ خرید قند و برخی اجناس خارجی با مقداری تفاوت با دیدگاهی که آقانجفی ارائه کرده) می‌نویسد: «آن چه نوشته بودید از ترک مفسد بر حمل اجناس از بلاد کفره به [مملکت] محروسه ایران (صانها الله تعالی عن حوادث الزمان) صواب و همیشه ملتفت به آنها و اصناف آن که مایه خرابی دین و دنیای مسلمین است، بوده‌ام و از اقدام شما در تهیه دفع آنها که باید از محض غیرت دین و خیرخواهی مسلمین باشد، زیادت مسرور شدم و البته به هر وسیله که ممکن باشد، رفع این مفسد باید بشود... عجب است از اقبال طابع در خوردن مثل قند مجلوب از آن حدود، با شوع این همه اخبار؛ چنانچه این جانب محض استماع این فذارات، بالطبع متفکر و از خوردن آن مجانبت می‌کنم ان شاء الله... تکلیف در این باب، عمده بر ذوی شرکت از مسلمین است که با عزم محکم میرم، درصدد رفع احتیاج از مسلمانان می‌باشند؛ به مهیا کردن مایحتاج آنها؛ چه رجاء [ه امید] ترک اموری که در آرمته متطاوله، عادت شده، از اهل این زمان نیست... [که] منع فرماید نفس خود و رعیت را از قند و غیر آن نیز؛ بلکه منع از ادخال در ملک خود نماید، و بر این تقدیر، ان شاء الله تعالی آن چه تکلیف است در مقام پیشرفت این امر از بیان و اعلان و نحو آن کوتاهی نخواهد شد... (ر.ک: سؤال و جواب جنس خارجی، مندرج در: سید عبدالحسین لاری: مجموعه رسائل، ص ۳۳۱-۳۳۲).

۲. برای آگاهی از وقایع جنبش تحریم تنباکو، علل و زمینه‌ها، اهداف و نتایج آن، ر.ک: حسن اصفهانی کربلایی: تاریخ دهخانی؛ مظفر نامدار: میراث اندیشه‌های میرزای شیرازی در حوزه معرفت سیاسی، کتاب سده تحریم تنباکو (دفتر اول).

۳. جهت آگاهی از تفصیل مسائل مربوط به شرکت اسلامی، ر.ک به: موسی نجفی: اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی، ص ۳۱-۶۷.

۴. برای نمونه، آقانجفی اصفهانی به همراه ۱۲ نفر از عالمان اصفهان، در ماه جمادی الاول ۱۳۲۴ در یک بیانیه، خود را «متعهد و ملتزم شرعی» کردند بر «پنج فتره»: «اولاً قبالات و احکام شرعی از شنبه به بعد روی کاغذ

## ۲. مشروطه: راه برون رفت از معضلات فردی - اجتماعی

### (تبیین آفانجفی از مفاهیم استبداد، آزادی و مشروطه)

تحلیل آفانجفی از مفاهیم مشروطه، استبداد و آزادی، تحلیلی نو، زیبا و در عین حال خودساخته است. از نظر او، متعلق مشروطه، ناظر به نفس انسانی است که ذاتاً با استبداد و رذایل عجین شده. توضیح این که در نگاه وی، استبداد «عبارت است از یله و رها بودن نفس در مقتضیات خود»، و با توجه به این که یله بودن و «عمل به اعمال قبیحه و رذیله و ظلم بر عباد و سفک دما و محرمات شرعی»، مطابق با طبیعت نفوس انسانی است، نتیجه می‌گیرد «پس استبداد در نفوس، ذاتی است».

حال برای آزاد کردن نفس از قیودی که با آن‌ها سرشته شده چه باید کرد؟ روشن است «عقلی که در انسان ودیعه‌الاهیه بود، کافی نبود در منع و زجر نفس از مقتضیات خود» و در رفع استبدادهای نفس؛ در نتیجه، لطف خداوند اقتضا می‌کرد پیامبرانی را به همراه کتبی، جهت «هدایت و وعد و وعید؛ تخویف و تشویق» ارسال کند تا «این نفوس ایبه متفرعنه را رام کرده، رفتار و کردارشان از روی میزان و قوانین الاهی باشد تا فائز به خیر دنیوی و اخروی گردند»؛ در نتیجه «اصل دین حق از زمان آدم تا حضرت خاتم، مشروط و مقید نمودن نفوس بشری است... به موازین و قوانین الاهی».

از آن‌جا که «کردار استبدادی» به دو قسم ظلم به خود و ظلم به غیر باز می‌گردد، «مشروطه حقیقی» نیز که مقصود انبیا بود، آن است که هر دو ظلم برداشته شود؛ اما چنین مشروطه‌ای را «ممکن نیست احدی او را قائم کند، مگر حضرت قائم معجل الله تعالی فرجه»؛ «لذا آن‌هایی که درد دین داشته و فی الجمله عقل و هوش داشتند، گفتند اقلأ شهوات سلطان و حکام و ظلام شهوت پرست به آن اندازه که مقتضی ظلم بر غیر و

۱۳۴۱ ایرانی بدون آهار نوشته شود. اگر بر کاغذهای دیگر نویسند، مهر نموده... ثانیاً کفن اموات اگر غیر از کرباس و پارچه اردستانی یا پارچه دیگر غیر ایرانی باشد، منعقد شده‌ایم بر آن میت، ماها نماز نخوانیم... ثالثاً ملبوس مردانه جدید که از این تاریخ به بعد دوخته و پوشیده می‌شود، قرار دادیم - مهما ممکن - هر چه بدلی در ایران یافت می‌شود، لباس خودمان را از آن منسوج نماییم و منسوج غیر ایرانی را نپوشیم... رابعاً مهمانی‌ها بعد ذلک... نباید مختصر باشد... خامساً و افوری و اهل و افور را احترام نمی‌کنیم و به منزل او نمی‌رویم؛ زیرا که [به مصداق] آیات باهره «ان المبدرین كانوا اخوان الشیاطین»... ضرر مالی و جانی و عمری و نسلی و دینی و عرضی و شغلی آن، محسوس» است (ر.ک: موسی نجفی: حکم نافذ آفانجفی، ص ۸۲-۸۴).

هرج و مرج و بالاخره موجب زوال مملکت و رواج کفر است، مقید گردد به قوانین که موجب تقلیل تعدیّات و تأمین بلاد و حفظ استقلال و اشاعه عدل و داد است». که نام این نظام سیاسی، «مشروطه» نامیده شد.

از نظر آقاجنی، به هر اندازه که نفس مقید شود «به اعمال حسنه و ترک شهوات، به همان اندازه حریت عقل تحقق می یابد؛ چراکه نفس و عقل، دو وجود متضادند و تقید هر یک به آثار دیگری، سبب آزادی دیگری است. نتیجه آن که متعلق مشروطه، نفس، و متعلق آزادی و حریت، عقل است و تقسیم آزادی به آزادی فکر، آزادی بیان و آزادی قلم نیز «از جهت این است که زبان و قلم، مظهر و آلت عقلمند و الّا عمدتاً همان حریت عقل است؛ چنان که حکمای سابق گفته اند»، و یکی از تبعات این حریت، زمینه سازی تحقق امر به معروف و نهی از منکر، البته از کانال هایی چون «پلیس و ادارات» خواهد بود.<sup>۱</sup>

به نظر می رسد آقاجنی، این تحلیل و تفسیر را از برخی سخنان آخوند خراسانی گرفته است. مطابق آن چه او در کتاب حیات الاسلام نوشته، آخوند خراسانی علت رضایت مردم به استبداد صغیر و عدم اعتراض در برابر به توپ بسته شدن مجلس را این نکته می داند که «مردم در مشروطه صغیر، کم کم ملتفت شدند که این آشی که به جهت سلطان پخته شده، به جهت همه است»، و انسان ذاتاً از این که نفس خود را محدود کند، بیزار است؛ به ویژه «نفوسی که سال ها است خوی به تفرعن و شهوترانی گرفته اند و لذا

۱. آقاجنی فوجانی: *برگی از تاریخ معاصر (حیات الاسلام فی...)*، ص ۶۲-۶۳. وی در کتاب *سیاحت شرق* نیز با همین مضمون ولی با عباراتی متفاوت، می نویسد: «انسان دارای دو جوهر است: یکی جوهر عقلانی و دیگری جوهر حیوانی است. جوهر عقلانی را «شرع اسلام او را آزاد ساخته»؛ چراکه «سلطانی است عادل؛ ظلم روا ندارد و قبیح مرتکب نشود؛ بلکه به جوهر ذاتش طالب معارف و اخلاق کریمه و اعمال حسنه است» و جوهر حیوانی «در بدن انسان، سلطانی است ظالم و سفاک و متکبر و مستبد و شهوت ران»؛ به همین دلیل، «شریعت او را مقید و مشروطه خواسته است به آرای عقلیه و قوانین حسنه شرعیه که از آن ها نباید تخطی کند و به هوای خود نباید رفتار نماید که همیشه در قید اسارت احکام عقلیه شرعیه اسیر و محبوس به حبس نظر است»؛ در نتیجه «دیانت اسلام، تأسیس سلطنت مشروطه ای است در وجود هر فردی از افراد بشر» و «اسم حریت و آزادی برای عقل است و قلم و زبان از آن جهت که بیان و اظهار مدرکات عقلی را نمایند نیز باید آزاد باشند تا آن که تعلیم و ارشاد جاهل و هدایت گمراه به عمل آید و اسم مشروطه برای نفس حیوانی است که آزادی برای او موجب فساد و سفک دماء و بالاخره موجب خرابی دنیا و آخرت و هلاکت خود است و نباید آزاد باشد؛ بلکه در اعمال خود مقید به حکم عقل و شرع باشد» (*سیاحت شرق*، ص ۴۵۶ و ۴۵۷).

وقتی که صدای توپ در تهران بلند شد و اساس مجلس منهدم گشت، از هیچ جا به ضد این صدا، ندایی بلند نشد»<sup>۱</sup>.

تحلیل مذکور از یک دیدگاه، بر پایهٔ واژه‌شناسی خاص و تا حدودی منحصر به فرد، از مفاهیم عمدهٔ سیاسی عصر مشروطه استوار است. این تحلیل که نو و درخور توجه است، بر مبانی نظری و انسان‌شناسی خاص استنباطی از دین مبتنی است و عالمانی مانند آخوند خراسانی و آقاجفی با توجه به آن‌ها، در پی دستیابی به نظام سیاسی مطلوب در عصر غیبت و ارائهٔ طرح کلی در این زمینه بوده‌اند، و این نکته می‌تواند نشان دهندهٔ بطلان نظریهٔ نویسندگانی باشد که روشنفکران را دارای آرمان بلند و والا، و افق فکری و ادبیات سیاسی عالمان در عصر مشروطه را محدود، جامد و غیر اصیل بیان می‌کنند؛<sup>۲</sup> چرا که شایسته نیست با معیار قرار دادن اصول و ملاک‌های خاص، فقط نوآوری‌های در آن چارچوب را قابل طرح و تحسین بدانیم و ابتکارهایی را که در خارج از آن دایره، اصول فکری خود را پذیرفته باشد، کنار زده، فاقد نوآوری و خلاقیت بدانیم.<sup>۳</sup>

از منظری دیگر، در تحلیل آقاجفی، تکیه و توجه اساسی بر واقعیات و اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی آن عصر و رخدادهای نهضت مشروطه، صورت نگرفته، و متأسفانه

۱. همان، ص ۵۹۵۸.

۲. رک: فریدون آدمیت: **ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران**، ص ۱۶۳، ۱۷۰، ۲۲۸-۲۳۰ و...

۳. هر چند این نکته نیز قابل چشمپوشی نیست که طرح تقلیدی و ضوطی‌وار مباحث غربیان به وسیلهٔ روشنفکران غریزه ایرانی، به هیچ وجه نمی‌تواند نشان‌دهندهٔ اصالت و افق بالای فکری و نوآوری در ادبیات سیاسی شمرده شود؛ چرا که «افکار نو الزاماً عمق همراه ندارند؛ تعمق کار شخص است و اگر آن نباشد، فکر ظاهراً نو، عکس برگردانی بیش نیست و کم‌ترین ضرری که از آن می‌توان انتظار داشت، علاوه بر عوام‌فریبی، تبدیل جهل بسیط به جهل مرکب است». شکی نیست «آشنایی با افکار جدید، صددرصد برای رشد هر ملتی لازم است؛ ولی به شرط آن که توأم با تأمل و آگاهی کامل و حفظ شخصیت باشد و به قول هگل به صورت «وضع مقابل» در نظر گرفته شود تا وضع مجامع حاصل آید؛ والا نتیجه کار، رکود تام خواهد بود و فرهنگ رشد نخواهد کرد و علم به دست نخواهد آمد؛ بلکه می‌توان گفت «هر ایدئولوژی وارداتی، صرف‌نظر از ناحیهٔ آن، خواه‌ناخواه تا وقتی که امکان سنجش و تأمل و تعمق را از انسان سلب می‌کند، در خدمت استعمار نواست و به نحوی از انحا (چه تحت عنوان اصالت علم و چه تحت عنوان اصول تمدن و یا به عنوان پیشرو و مترقی و غیره... غیره...) اختناق فکری به سبک نو به وجود می‌آورد» (کریم مجتهدی: **آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب**، ص ۱۵۵-۲۰۰).

سر از بحث‌هایی انتزاعی در آورده است؛ نقصانی که در عملکرد و نوشته‌های برخی عالمان مشروطه‌خواه نیز وجود داشت.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین ایراد مشروطه‌خواهی عالمان مدافع مشروطه که متأسفانه پیامدهای منفی نیز به دنبال آورد، به همین مسأله، یعنی «عدم شناخت دقیق و عمیق رخدادها و اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی ایران و جهان»، بازمی‌گردد که می‌توان در دو مطلب خلاصه کرد: ۱. عدم آشنایی صحیح و کامل با اندیشه‌های غرب جدید؛<sup>۱</sup> ۲. عدم احاطه به جریان‌ها و رخداد‌های سیاسی نهضت مشروطه و عدم شناخت کامل رجال سیاسی فعال (پنهان و آشکار) عصر مشروطه.<sup>۲</sup>

۱. از نظر عالمان مشروطه‌خواه، نظام مشروطه که در غرب وجود داشت و ایران نیز در مقام تحقق و تثبیت آن نوع نظام بود، نظامی خنثا بوده که در هر کشور و با هر نوع مذهبی سازگار است؛ به طور نمونه، تلگراف مهم و تفسیریه آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی قابل ذکر است (رک: موسی نجفی و موسی فقیه حقانی: **تاریخ تحولات سیاسی ایران**، ص ۲۹۳). شاگرد برجسته آخوند، میرزای نائینی نیز در رساله **تثبیه‌الامه** که آخوند بر آن تقریظ زده است، می‌نویسد: «تمام منازعات و مناجرات واقعه فیمابین هر ملت با حکومت تملک‌یکه خویش»، جهت تحصیل آزادی از «سلطنت غاصبه جائره» است؛ «نه از برای رفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب». این فقیه، مشروطگی دولت را انتزاع آزادی از غاصبین دانسته، می‌نویسد: «آساع مشرب‌ها بی ربط به این داستان، و بود و نبودش ناشی از اختلاف مذاهب؛ و نسبت به استبداد و مشروطیت دولت یکسان است» (رک: محمدحسین نائینی: **تثبیه‌الامه و تنزیه‌المله**، ص ۹۴ و ۹۵). محلاتی نیز آزادی در غرب را به همین صورت تفسیر کرده است (رک: شیخ محمد اسماعیل محلاتی: **التالی السربوطه فی وجوب الشرطه**؛ مندرج در: **رسائل مشروطیت**، ص ۵۲). مطالب مذکور، از نظر محققان غرب‌شناسی که غرب را در دوره جدید، بر پایه آمابیسم شناخته‌اند، قابل تأمل و درخور نقد است؛ چرا که غرب در قرون جدید، خداوند را رسماً به صورت آفریننده جهان باقی نگاه می‌دارد؛ اما وحی، یعنی اعتقاد به نبوت و کتاب آسمانی را با همه احکام و ارزش‌های الهی از میان برمی‌دارد. دلیل باقی ماندن چنین خدایی نیز همان انسان‌محوری بوده است؛ زیرا اعتقاد به خدا می‌تواند در آرامش انسان تأثیر بسزایی داشته باشد؛ البته در زمان‌های بعد که هنرهای تجسمی، نمایشی و موسیقی تا حدودی این آرامش را برای انسان تأمین کرد، نیاز به اعتقاد به خدای مذکور نیز کم‌تر احساس می‌شد. از این منظر، تفاوتی میان لیبرالیسم و سوسیالیسم نمی‌توان در نظر گرفت؛ چرا که فردگرایی یا اصالت به جامعه، هر دو بر مدار انسان (در مقابل خدا و هر چیز دیگر) قرار می‌گیرد. (مطالعه برخی کتب دکتر رضا داوری و دکتر محمد مددپور مانند **درباره غرب و درآمدی به سیر تفکر معاصر در این جهت مفید است**). با این نگاه، «نظام مشروطه» در نظام‌های غربی فقط به محدود کردن تصرف سلطان در امور مردم بسنده نمی‌کند و این چنین نیست که در چارچوب مذهب غربیان یعنی مسیحیت، در امور مردم دخالت کند؛ بلکه شریعت را از دخالت در امور اجتماعی مانع شده، عقل جمعی را در پی‌ریزی قوانین اجتماعی ملاک قرار داده، دین را محدود به امور فردی می‌کند؛ در نتیجه نمی‌توان مشروطه را نظامی خنثا دانست که قابل تطبیق بر فرهنگ اسلامی باشد.

۲. دوری نجف از سن حوادث داخل کشور به ویژه تهران، آخوند و همراهان او را وامی‌داشت تا رخداد‌های

در واقع لازم است یک فقیه در امور سیاسی - اجتماعی، افزون بر اجتهاد و استنباط از منابع دینی، در جهت تطبیق احکام استنباط شده، بر مسائل بیرونی، به مصداقیابی دست زند؛ چرا که در غیر این صورت، صدور هر گونه حکم و فتوایی نه تنها ثمره‌ای نخواهد داشت، بلکه در برخی موارد، مفاسدهی نیز ممکن است به دنبال داشته باشد.

### ۳. بررسی دیدگاه‌های آقانجفی دربارهٔ حوزه‌های علمیه و عالمان عصر خود

آقانجفی در طول تحصیل خود، سه حوزه مهم آن عصر، یعنی حوزه مشهد، اصفهان و نجف را از نزدیک دیده است؛ همچنین بسیاری از عالمان آن روز شیعه را می‌شناخته و نزد برخی از آن‌ها تلمذ کرده است. از این دیدگاه، گزارش‌های وی دربارهٔ وضعیت مدارس علمیه و شخصیت‌شناسی روحانیان و عالمان شیعه، اهمیت خاصی می‌تواند داشته باشد؛ اما از جهت دیگر با توجه به برخی روحیاتی که از آقانجفی ذکر شد نمی‌توان مطالب او را در این زمینه، واجد همهٔ عناصر گزارش جامع و بی‌طرفانه ارزیابی کرد. اکنون در دو بخش، گزارش‌ها و دیدگاه‌های آقانجفی دربارهٔ حوزه‌های علمیه و برخی فقیهان عصر مشروطه ذکر و بررسی می‌شود.

#### ۳-۱. وضعیت اقتصادی - فرهنگی حوزه‌ها و انگیزه‌شناسی طلاب و روحانیان

آقانجفی در ابتدای ورود به مدرسه علمیه قوچان، با حرکات افرادی روبه‌رو می‌شود که

پیش‌آمده را از طریق منابع اطلاعاتی خود به وسیلهٔ ارسال تلگراف و نامه آگاه شده و توصیه‌های لازم را از همین راه به آنان بنمایند؛ در حالی که اولاً معتمدان آنان (به فرض حسن نیت) حوادث را از نگاه خود تحلیل می‌کردند؛ و ثانیاً تلگراف‌ها و نامه‌ها به وسیلهٔ عوامل آشکار و پنهان کنترل می‌گشت. در نامه‌ای که آخوند خراسانی به همراه مازندارانی به عضدالملک (نایب السلطنه) در خصوص اخراج تقی‌زاده نوشتند، عدول از حسن اعتماد خود به تقی‌زاده را بیان داشته، چنین آوردند: «آن چه به تحقیق و وضوح پیوسته، آن که وجود آقا سید حسن تقی‌زاده به عکس آن چه امیدوار بودیم، مصداق این شعر است: فکانت رجاء ثم صارت رزیه لقد عظمت تلک الرزایا و جلّت» (ر.ک: موسی نجفی و موسی فقیه حقانی: تاریخ تحولات سیاسی ایران، ص ۳۰۰ معنی شعر: اول در حد یک امید بود؛ ولی بعد، آن امید به مصیبت تبدیل شد و این مصیبت بزرگ و بزرگ‌تر شد). از متن نامه و این شعر برمی‌آید که آیات عظام، ابتدا به تقی‌زاده و امثال او امید بسته بودند؛ ولی وقتی سیئات اعمال آنان را مشاهده کردند، به خوبی دریافتند که نهضت مشروطه دچار بیماری مهلکی شده است.



برای او عجیب است؛<sup>۱</sup> اما به تدریج به محیط مدرسه عادت می‌کند. به حوزه مشهد که می‌رود، متوجه می‌شود کتب معقول در آن حوزه رونقی ندارد.<sup>۲</sup>

در همین حوزه، از یکی از پیش‌نمازها و مقدّسان، بدعهدی می‌بیند. او که تا این هنگام به این گروه، عقیده‌مند بود «که این‌ها معصوم از همه چیزند»، به شدت عصبانی شده، یکی از علل هجرتش به اصفهان را همین مطلب دانسته است.<sup>۳</sup>

در اصفهان، نگاه او به روحانیان و کاستی‌های حوزه‌های علمی چندان تغییر نمی‌کند؛ بلکه در برخی موارد تشدید می‌شود. در بخشی از خاطره‌های مربوط به ایام اقامت در اصفهان، بحثی را که با رفیق یزدی خود درباره روال علمی حوزه‌های علمیه داشته، نقل می‌کند. گفت‌وگوی مذکور که البته بیش‌تر از جانب آقانجفی است، در عین حال که خالی از نقد نیست، از حیث بررسی تاریخی وضعیت حوزه‌های علمیه، به ویژه حوزه کهنسال اصفهان و نیز شناخت بیش‌تر آقانجفی و همچنین دیدگاه‌های انتقادی که در آن زمان از درون حوزه‌های علمیه به این نهاد صورت می‌گرفت، اهمیت می‌یابد:

ما مکلفیم به رجوع به قرآن و کتاب از و به کسانی که مترجم و مفسّر آن کتاب قرار داده، چنان که فرموده «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و لن یفترقا حتی یرد علی الحوض»، و رجوع به این دو، منوط به خواندن این کتاب‌ها نیست؛ مثلاً مشترک لفظی داریم یا نداریم؛ بلکه همه مشترک معنوی هستند و یا آن‌که استعمال لفظ در دو معنا جایز است و یا آن‌که نهی دلالت بر فساد دارد یا ندارد و این‌ها چه ربطی به کلام شاعر دارد؛ با آن‌که در ضمن هر بحثی از این مباحث این قدر نقل اقوال و چون و چرا و *إِن قُلْتُ دارند که انسان گیج می‌شود و اصل مطلب را هم از دست می‌دهد؛ بلکه خود مصتفین نیز گاهی موضوع حرقشان از دست رفته برگشته‌اند سر موضوع کلام خودشان؛ باز نزاع نموده‌اند که موضوع نزاع چه بوده؛... غرض بسکه طولانی نموده‌اند؛ آن هم ان‌شاءالله به غرض صحیح بوده، اما شاگردها نمی‌فهمند و اصل مطلب را در میان این همه خرمن خرمن حرف، گم می‌کنند؛ به جهتم، خنده این جا است که مصتفین یعنی اساتید هم خودشان اصل مطلب را گم کرده‌اند. حالا این جناب آقای کذایی*

۱. آقانجفی قوجانی: مباحث شرق، ص ۳۶-۳۸.

۲. همان، ص ۷۲ و ۷۳.

۳. همان، ص ۷۷-۸۰.

کنایی نوشته در پیدا نمودن اصل مطلب در فلان بحث و به خیال خودش پیدا هم نموده؛ بعد از این یکی دیگر کنایی خواهد نوشت بر ردّ این و هلمّ جزّاً؛ حالا همچو کتاب‌هایی جهت طلبه بدبخت چه فایده دارد ای جناب رفیق! غیر از تزیین عمر؛ و از دیانت و حقیقت علم قرآن و اخلاق و عقاید بهره نیافته و با ریش سفید و آخر پیری از مدرسه بیرون می‌شود با دست خالی. ... من نگفتم جنس کتاب بد است و علت معذّه نیست و یا حرف استادها معذّه نیست؛ بلکه می‌گویم از مثل کتاب قوانین و فصول از اول تا به آخر به قدر دو جزو سببیت بیش ندارد و بقیه دیگر که محتملات برده و یا غیر مشمره است، چرا نوشته‌اند که باعث تزیین عمر و گیجی طلبه بدبخت باشد. ... پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که در ظرف بیست و سه سال اصول و فروع و عقاید و اخلاق به تمام شعب‌ها و دقایق‌ها بیان نمود و شاگردها نیز خوب فهمیده بودن، ما عمرها باید در اصول فقط بمانیم و به جایی نرسیم؛ آن تصنیفات و این هم تدریسات. خدا را زین معنا پرده بردار. صاحب جواهر که شراعی را شش جلد ضخیم شرح نمود، خنده دارد که شنیده‌ام یکی از علما، شرح جواهر می‌نویسد بیست و چهار جلد ضخیم خواهد شد. فقه را هم از بین می‌برند. اصول بی پدر و مادر را در او داخل نمودند که هنوز در موضوع اصول نزاع واسمی است که چیست ...<sup>۱</sup>

گزارش‌هایی که آقا نجفی از وضعیت حوزه نجف می‌دهد نیز قابل تأمل است. او از افرادی سخن به میان می‌آورد که عملاً لباس روحانیت را وسیله کسب خود قرار داده بودند.<sup>۲</sup> وی از نحوه أخذ وجوهات به وسیله برخی روحانیان نجف از زوّار ایرانی که به نجف می‌آمدند، مطالبی ذکر می‌کند که تأسّف‌بار است؛ سپس در ادامه می‌نویسد:

آن صاحب مسلک‌هایی که شمرده شد، غالباً نفهم‌ها و درس‌نخوان‌ها بودند و اما درس‌خوان‌ها که من با آن‌ها محشور بودم، اغلب اغراض منتشره آن‌ها در تحت قدر مشترک واحد سر به هم می‌آورد که دنیا بود و من ندیدم کسی را که لله زحمت بکشد و یا برای آن که عمل کند و یا برای لذت خود علم؛ که داعی من، این آخری بود.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۱۷۵-۱۸۵.

۲. فضایی که وی درباره برخی افراد ملتبس به لباس روحانیت نقل می‌کند، بسیار عجیب است و نشان می‌دهد که چگونه به دلیل عدم نظم و انسجام در حوزه‌های علمیه، فرصت‌طلبان، در لباس روحانیت، تمتات دنیایی خود را عملی می‌کنند. برای نمونه، ر.ک: همان، ص ۳۳۹.

۳. همان، ص ۳۶۷-۳۷۱.

دیدگاه‌های آقانجفی درباره نهاد روحانیت، به آن چه ذکر شد، بسنده نمی‌شود. او به رؤسای این نهاد نیز بدبین است. در یکی از بحث‌هایی که با یکی از روحانیان دارد، می‌گوید:

... با وجود پنج شش نفر از پیرمردهای کنهه کار قدیمی از مراجع تقلید، ده پانزده نفر از فضلا [و] تلامذه مرحوم آخوند [خراسانی] را دیدم که تلاش‌ها و سعی‌ها داشته و دارند که مرتبه افتنا و تقلید را دارا شوند که سهم امام و وجوه دیگر به او برسد و اسم او شهرت بگیرد، ... و بدیهی است که با وجود این پیرمردها، برای نوچه‌ها امر صاف نگردد؛ پس باید آن‌ها را از آن مقام شامخ بیندازند یا به مذمت و تهمت و افترا و غیبت و یا به تفرین و ختم مردن آن‌ها را گرفتن و اگر نشد، در ابقای آن‌ها با خدا معارضه نمودن و چون و چرا نمودن و کافر شدن و این خیلی همت است.

او در پاسخ این پرسش که «لاید در میان این‌ها [= عالمان] خوب هم هستند»، می‌گوید:

البته خوب هست و لو در گوشه انزوا ... و لکن غالباً بدند و مردم را به ضلالت سوق می‌دهند.

در پذیرش مطالب مذکور، باید آن‌ها را تفکیک کرد: برخی مطالب وی، گزارش‌هایی است از آنچه خود دیده و برخی مطالب، صرفاً تحلیل و انگیزه‌یابی او درباره طلاب درس خوان و عالمان است. در مورد آنچه خود دیده می‌توان آن‌ها را پذیرفت؛ اما درباره تحلیل روانی افراد و گزارش از انگیزه‌های آن‌ها، به طور طبیعی حجیت نخواهد داشت؛ چرا که در انگیزه‌یابی و تحلیل روانی افراد به همان میزان که نیاز به داشتن اطلاعات گسترده درباره آن افراد وجود دارد، به همان میزان نیاز به آن است که فرد روان‌کاو، دارای روحیه عصبی و تند نبوده، شخصیت متعادلی داشته باشد و هیچ‌گونه زمینه‌ای که او را به طور ناخودآگاه به داوری نادرست سوق دهد، در او وجود نداشته باشد. به نظر می‌رسد ایراد و نقدی که یکی از همسفران آقانجفی در پاسخ سخنان او بیان کرده (و آقانجفی نتوانسته پاسخ شایسته‌ای به او بدهد) درخور توجه است. رفیق او می‌گوید:

... حب الشيء یعنی و بضم، اگر کسی را محبت داشتی و او اگر هر قبیحی را هم به جا آورد؛ به نظر محبت، مستحسن خواهد بود و همچنین اگر کسی را مبغوض داشتی، او اگر نماز شب هم بخواند و هر فعل حسنی به جا آورد، ریاکار و مدّلس خواهد بود و منشأ حب و بغض غالباً از امور خفیه ارتکازیه‌ای است که شخص ملتفت نیست که او را به قرع و انبیق بگذارد و بفهمد که

الاهی است یا نفسانی؛ زمینی است یا آسمانی و غالباً هم نفسانی است، این است که نباید شخص، به نظریات و حدسیات خود مطمئن باشد که این خطا نیست؛ بلکه صواب است. شاید به همین لحاظ، حضرت صادق علیه السلام فرمود: «کذب سمعک و بصرک عن اخیک» و حق فرموده «قولوا للناس حسناً»... حالا جنابعالی احتمال نمی‌دهید که نظریات بدی که به آقایان دارید، از اغراض خفیه نفسانیه ناشی شده و در همه به خطا رفته، ولو تو هم چون قاطعی، احتمال نخواهی داد، چون ناخوش و مریض.<sup>۱</sup>

### ۲-۳. داوری‌های آقاجفی درباره برخی فقیهان عصر مشروطه

#### ۱. آخوند خراسانی

از مطالب کتاب سیاحت شرق و به ویژه کتاب حیات الاسلام فی احوال آیه‌الملک العظام، به روشنی برمی‌آید که وی علاقه و عشق وافری به استاد برجسته خود آخوند ملاً محمدکاظم خراسانی داشته است.

در ظاهر، آشنایی نسبی آقاجفی با شخصیت آخوند، در اصفهان صورت گرفته است. وی که مطالبی را در خصوص درس آخوند از شاگردان او که از نجف به اصفهان آمده بودند، شنیده بود،<sup>۲</sup> در خاطره‌های مربوط به ایام اقامت در اصفهان می‌نویسد:

ما در آن وقت مقلد آخوند ملاً محمدکاظم خراسانی بودیم.<sup>۳</sup>

هنگامی که به نجف رفت، قصد اقامت در آن جا را نداشت؛ امّا با حضور در درس آخوند، جذب مطالب و نحوه تدریس او شده، عزم ماندن در آن شهر کرد<sup>۴</sup> و روز به روز شوق او به درس استادش افزون می‌شد.<sup>۵</sup> عشق آقاجفی به آخوند، البته بدون اظهار نیازهای مادی بود که به شدت به او فشار می‌آورد؛ هر چند آخوند پنهانی یا آشکارا کمک‌هایی را به وی می‌کرد.<sup>۶</sup> آقا نجفی می‌نویسد:

۱. همان، ص ۵۱۷، ۵۰۸.

۲. همان، ص ۲۰۶.

۳. همان، ص ۱۸۶.

۴. همان، ص ۲۹۴.

۵. همان، ص ۳۰۶ و ۳۲۳.

۶. همان، ص ۳۷۱ و ۳۷۲، ۳۸۲، ۴۳۵، ۴۳۳.

[صحبت‌هایش] با آخوند، در مدت دوازده سال، دوازده کلمه نبود؛ با آن که از عشاق فدایی آخوند بوده ... چون او را در اعلا مراتب علم و دیانت خالصه ادراک کرده [بود].<sup>۱</sup>

هنگامی که می‌بیند و می‌شنود، رفیق صمیمی یزدی چند ساله‌اش، به آخوند بد می‌گوید، رابطه‌اش را با او قطع می‌کند؛<sup>۲</sup> از همین رو در بیش‌تر موارد، نظریات فقهی - اصولی آخوند را که متعرض دیدگاه‌های شیخ مرتضی انصاری شده و آن را به نقد کشیده است، می‌پذیرد و به ندرت با استاد خود به مخالفت برمی‌خیزد. او در یکی از رساله‌های فقهی خود می‌نویسد:

نحن تبع الّاخوند؛ رشته‌ای برگردنم افکنده دوست.<sup>۳</sup>

در ابتدای کتاب حیات الاسلام پس از بیان اهداف از نوشتن کتاب، اوصاف متعدد و بلندی را به زبان عربی درباره آخوند خراسانی آورده؛ سپس به ذکر خصوصیات ظاهری و روحی او به زبان فارسی پرداخته است:

این‌سینا گفت حکمت و شجاعت در کسی جمع نشده و نخواهد شد، مگر در علی بن ابی‌طالب علیه السلام کاش می‌آمد از دور تعاشا می‌کرد که در شیعیان آن جناب پیدا می‌شود کسانی که جامع بین اصداء و متخلّق به اخلاق آن بزرگوار کما هو حقیقه التشیع باشند.<sup>۴</sup>

در این کتاب افزون بر ده صفحه‌ای که پیش از ذکر اسناد، درباره فضایل اخلاقی آخوند، به ویژه علمیت و فنّ بیان او ذکر شده، در لابه‌لای تلگراف‌ها و نامه‌ها نیز به تناسب، از تعریف و تمجید مرحوم خراسانی و رنج‌هایی که در جریان حوادث مشروطه و حمله بیگانگان به ایران و برخی کشورهای اسلامی کشید، خودداری نشده است.

در این دو کتاب، هیچ‌گونه نقص و ایرادی از سوی آقانجفی به آخوند ذکر نشده، و همه جا تعریف و تحسین است. به ظاهر، وی از همه جهت آخوند را منزه می‌دانسته

۱. همان، ص ۳۷۳.

۲. همان، ص ۳۷۴.

۳. نقل از غلامعلی یعقوبی: مهارت‌های علمی و هنری آیت‌الله آقانجفی قوچانی، مندرج در یادمان آقانجفی قوچانی، ص ۱۶۷.

۴. آقانجفی قوچانی: برگمی از تاریخ معاصر (حیات الاسلام فی احوال آیه‌الملك العلام)، ص ۱۱.

است. شاید اگر از آقا نجفی سؤال می شد یک نفر را در جایگاه تالی تلو معصومان معرفی کند، آخوند را معرفی می کرد؛<sup>۱</sup> به همین جهت است که در وفات او، چنین قلم را می گریاند:

... یعنی مرده! راستی مرده! از راستی مرده! از دنیا رفته! سهله رفتن رمز بوده؛ اصل به سفر رفتن رمز بوده؛ به ایران رفتن رمز بوده؛ به وطن اصلی رفته؛ چرا؟ [برای این که] آن جا فحش نیست؛ ناسزا نیست؛ روس نیست؛ آزادی است؛ آزادی است؛ قانون نیست؛ قانون شخصاً موجود است؛ قانون طبیعی است. راستی راستی آخوند مرده! یعنی چه؟ از ما قهر کرده! پس ما چکار کنیم؟ پای منبر که بنشینیم؟ چشم به که روشن کنیم؟ حرف که بشنویم؟ دل به که خوش کنیم؟ پس ما یتیم شده ایم. احرار یتیم شدند. خاک به سر شدند؛ تپ خور [توسری خور] شدند؛ پرمز مرده شدند؛ پریشان شدند؛ پریشان شدند؛ آخوند کجا رفت؟ میرزا مهدی آخوند کجا رفت...؟<sup>۲</sup>

به نظر می رسد علاقه و محبت شدید آقانجفی به مرحوم آخوند، چنان که می تواند توضیح دهنده ارادت و ستایش های مکرر وی از فرزند ارشد آخوند، میرزا مهدی باشد<sup>۳</sup> می تواند تا حدودی علت برخی داوری ها را نیز درباره عالمان دیگر تبیین کند.

#### ب. سید محمدکاظم یزدی

برخلاف داوری هایی که از آقانجفی درباره مرحوم آخوند ذکر شد، در مورد مرحوم یزدی، داوری ها و گزارش های تندی دارد. پس از مدتی که به درس مرحوم یزدی در نجف حاضر می شود، به رفیق خود می گوید:

به درس آقا سید محمدکاظم می رفتم به واسطه ای که می گفتند فقه او بهتر است. شش هفت ماهی رفتم، دیدم چنگی به دل نزد؛ رُب مشهور لا اصل لها.<sup>۴</sup>

در نقل خاطره های ایام مشروطیت ایران می نویسد:

۱. چنان که در ص ۶۴ کتاب حیات الاسلام چنین مطلبی را می توان استفاده کرد.

۲. همو، سیاحت شرق، ص ۴۸۱.

۳. همو، برگی از تاریخ معاصر (حیات الاسلام فی...)، ص ۲۱، ۲۷ و ۲۸، ۱۱۰ و ۱۱۱.

۴. همو، سیاحت شرق، ص ۳۲۹.

طلاب و فضلا و بی‌علاقه‌های به دنیا و زیرکان و باذوق‌ها و بواطن صافی، مشروطه‌خواه بودند و به دور آخوند [خراسانی] طواف می‌کردند؛ والذین فی قلوبهم مرض بل أمراض و زاده‌هم الله مرضا، خودپرست و مستبد بودند؛ یحومون حوم مرکز الاستبداد و بسجدون لرب نوعهم و جامع جمعهم یوم التناد.<sup>۱</sup>

این در حالی است که مرحوم یزدی، مهم‌ترین عالم مخالف مشروطه در نجف بوده است. در صفحه ۵۱۵ کتاب سیاحت شرق، ضمن بحث با یکی از دوستان خود درباره علمای سوء، به تأثیرپذیری عالمان از مقلدان خود در صدور فتوا اشاره کرده است:

مثلاً سلاطین ایران علامت تقلید نمودنشان را از آقای، فرستادن دو هزار تومان وجه‌الاماره شمس‌العماره را نزد آن آقا بود و به دلالت التزام می‌فهمانند که عین شمس‌العماره نیز تملیک شما شده است؛ چون شخص متدین تصرف در اموال مشبه نمی‌کند، مگر به این نحو، و محمّدعلی میرزا که اخیراً این کار را کرد، البته مقاصدی داشت و از آن طرف هم همراهی کاملی شد؛ نهایت پیش نرفت، مطلب آخر.

این مطلب نیز کنایه به مرحوم یزدی است. در صفحه ۵۱۸ و ۵۱۹ به مرحوم یزدی، بدون ذکر نام و با کنایه و اشاره، تندی می‌شود:

... وجوه برتبه را نیز به خانه کسی سرایشب نموده‌ای که آب هم از دستش نمی‌چکد؛ علاوه بر آن دشمن ما است. علی‌الجمله ولو طلابی که در نجف بودند، بالاخره خواهی نخواهی به درس آقا رفتند و آن حرف آقا در ابتدا که باید طلاب اگر زندگانی می‌خواهند، عتبه در خانه مرا بیوسند، مصادق خارجی پیدا کرد و لکن به آن تائف و کله‌شقی که در من رسوخ داشت، از جناب آقا کناره‌گیری داشتم و به درس حاضر نمی‌شدم و سبزی پاک نمی‌کردم و بادمجان دور قاب نمی‌چیدم. پس از آن که بیان می‌کند از طریق روزنامه‌ها، تا حدودی جغرافیا را نیز فرا گرفته بود و از این طریق «خطاهای آقا سید محمدکاظم در عروة الوثقی» در برخی موارد برای او آشکار شد، می‌نویسد:

و چون درس فقه ایشان را نیز دیده بودم که در کیفیت استدلال و استظهارات، راجل است، بنا گذاشتم عروة الوثقی را حاشیه کنم و مواضع خطاهای آقا را مردود سازم (ص ۵۲۴).

در ادامه به این مطلب می‌پردازد که گر چه مرحوم سید یزدی، علم معقول و ریاضیات را نخوانده بود، «مع ذلک همه را مردود و باطل می‌دانست؛ به مقتضای الناس اعداء ما جهلوا»، و به طلبه اجازه نمی‌داد معقول و ریاضیات بخواند. در این زمینه آقانجفی خاطره‌ای را ذکر می‌کند. بعد از آن که بنای رفت و آمد را با مرحوم یزدی باز می‌کند، در فشار اوضاع زندگی، به گرفتن نماز استیجاری از او مجبور می‌شود. که در این قسمت نیز از ذکر مطالبی ضدّ سید خودداری نشده است:

سختی و فشار روزگار بلکه فشار خداوند قهار اوج گرفت؛ روحاً و بدناً و خیالاً، و بدتر از همه، احتیاج ما به در خانه آقا سید محمدکاظم بود که متعهد بود در تدریس و توهین امثال من و با اصرار و لو در ظاهر آشتی بود، و آن چه از او امید داشتیم یک سال نماز به سه تومان و چهار تومان بود؛ آن هم در هر چند دفعه که می‌رفتیم، یک دفعه در خانه باز می‌شد و خدمت آقا می‌رسیدیم و در هر چند دفعه که خدمتش می‌رسیدیم، یک دفعه جواب مساعد می‌داد. دفعات عدیده را جواب منفی می‌داد... و آن یک دفعه هم که اجابت می‌کرد، به این نحو بود که شیخ عبدالرحیم یک سال نماز به آقا بده آن هم صیغه اجاره را می‌خواند به چهار مجیدی با تعیین اوقات و گفتن اقامه؛ بعد از آن می‌گفت برو فردا بیا جهت پولش، حالا نقد نیست. چند مرتبه هم جهت گرفتن پول آمد و شد می‌کردیم؛ بعد از همه این زحمت‌ها چهار تومان می‌داد در عرض سیصد و شصت شبانه روز نماز که اگر یک حرف از مخرج ادا نشود و یا حواس جمع نباشد و... نماز باطل و ذمه مشغول بماند که هیچ حبس با اعمال شاقه، این طور اذیت روحی و بدنی ندارد.<sup>۱</sup>

در کتاب حیات الاسلام نیز در موارد گوناگون (البته به کنایه) در مورد مرحوم یزدی مطالبی ذکر شده است. در صفحه ۱۶ درباره آخوند می‌نویسد:

آن همه ناملايمات که در این اواخر نسبت به ایشان از علمای سوء اشتهار یافت، ابدأ منظور نداشت و تحمّل می‌نمود؛ بلکه تعارفات رسمیه و خوش لسانی را نسبتاً به آن منابع سوء از شدت حیا می‌افزود.

در صفحه ۵۷، گزارش جهتداری را ذکر می‌کند:



طلاب مشروطه خواه خواستند تلگرافی را درباره لزوم دفاع از مردم تبریز در زمان استبداد صغیر که به امضای علمای بزرگ دیگر نجف رسیده بود، به امضای مرحوم یزدی برسانند، فوراً به اداره پلیس خبر داده شد که جمعی از بای‌ها آمده آقا را بکشند. طلاب خائباً متعجباً برگشتند تا دو سه روزی پلیس در خانه نشسته بود، دید که بای‌ای نمی‌بیند، برخاست و رفت.

در صفحه ۹۲، ذیل تلگرافی که عالمان کاظمین به آخوند فرستاده بودند، در توصیه به اتحاد میان ایشان، می‌نویسد:

چه خوب بود که این تلگراف به دیگران کرده باشند؛ چون اگر مختلف فیہ حفظ اسلام است که این نور الاهی در مقام حفظ، کوشان است؛ پس دیگران متفق باید بشوند و درصده برآیند. لب ببند و دم فروکش این زمان،

و سرانجام در تحلیل علت وفات آخوند، پس از ذکر احتمال مسمومیت او، احتمال دیگری را مطرح می‌کند، و آن این که چون عدم همراهی سید یزدی در حرکت عالمان، سبب تقویت حضور روس در ایران می‌شد، «از این رو نقل شده، چند شبی حضرت آیت‌الله (خراسانی) سحرها قرآن به سر می‌گرفت و مرگ خود را از خدا می‌خواست».<sup>۱</sup> هر چند نمی‌توان تمام این مطالب و داوری‌ها را نادیده انگاشت، اما (افزون بر لزوم در نظر داشتن شیوه خاطره نویسی آقانجفی که در برخی موارد، دچار مبالغه می‌شود)، به چند نکته در ارزیابی گزارش‌ها و داوری‌های مذکور باید عنایت کرد:

۱. توجه به برخی روحیات آقانجفی: به نظر می‌رسد وجود دو خصلت مهم در او در این موضعگیری‌ها تأثیر داشته است. از یک سو عزت نفس بالایش که البته در برخی موارد به غرور کشیده می‌شد، و از سوی دیگر، روحیه تند و کم تحملی او؛ به طور مثال، در مسأله نماز استیجاری می‌توان به تأثیر این دو خصیصه در نوع داوری و گزارش او پی برد.

۲. علاقه و محبت زیاد آقانجفی به آخوند خراسانی: طبیعی است که چنین علاقه‌هایی، لوازمی را نیز در پی دارد که از جمله آن‌ها بدبین شدن به افرادی است که در برخی زمینه‌ها، دارای گرایش‌ها و مواضع و اصول متفاوت و بلکه متضادی در برابر آن

فرد محبوب هستند. با در نظر داشتن این نکته کلی، داوری آفانجفی درباره فردی مانند مرحوم یزدی که به ویژه از جهت مشی سیاسی و نوع برخورد با مشروطه، در نقطه مقابل آخوند به شمار می‌رفت، تا حدودی طبیعی به نظر می‌رسد.

۳. توجه به شخصیت مرحوم یزدی: بررسی دقیق و آشنایی با منش و شیوه برخورد وی با مسائل گوناگون، تا حدودی می‌تواند برخی ابهام‌ها در زمینه داوری‌هایی را که از سوی نویسندگان مختلف از جمله آفانجفی درباره او صورت گرفته است، روشن سازد. آن چه که در فعالیت‌های اجتماعی مرحوم سید یزدی بسیار مهم و درخور توجه است، میزان دقت و شدت احتیاط او می‌باشد که می‌کوشید بسیار سنجیده و به دور از جو‌زدگی‌ها و شتاب‌زدگی‌های رایج عمل کند؛ چنان که برخی محققان آگاه معاصر نوشته‌اند: سیره مستمره سید، در امور اجتماعی و سیاسی که خود در برخی نامه‌هایش نیز متذکر شده است، نخست: تحصیل اطلاع دقیق و کامل از جوانب، آثار و تبعات رویدادها بود؛ سپس: تأمل در صحیح‌ترین راه و پخته‌ترین نوع برخورد با آن‌ها؛ به گونه‌ای که فاسد به افسد نینجامد و سرانجام: تصمیم و اقدام قاطع از سر بصیرت و تدبیر به رد یا تأیید حوادث مزبور.<sup>۱</sup> حقیقت این است که وی در اتخاذ برخورد منفی یا مثبت با جریان‌ها و جناح‌های گوناگون، از اقدام‌های شتابزده، ناپخته و صرفاً احساساتی، سخت پرهیز داشت. نامه‌ای که مرحوم سید در ایام تحصن عالمان تهران در صدر مشروطه در قم، به دو تن از عالمان پایتخت نوشته،<sup>۲</sup> به روشنی نشان دهنده اهتمام وی به اصلاح امور

۱. آخوند خراسانی، از این جنبه، تا حدودی می‌توان گفت نقطه مقابل مرحوم یزدی بوده است؛ یعنی آن میزان دقت نظر و شدت احتیاطی که سید یزدی در امور اجتماعی داشته، آخوند نداشته است؛ برای نمونه، اجازه آخوند به کسانی که خمس به عهده‌شان بود، جهت به مصرف رساندن آن در مواردی که خودشان تشخیص می‌دادند، قابل ذکر است (ر.ک: سیاحت شرق، ص ۲۳۴ و ۲۳۵).

۲. آیت‌الله سید محمدکاظم یزدی در دو نامه جداگانه به تهران در تاریخ پنجم جمادی‌الثانی ۱۲۲۴، خطاب به میرزا ابوتراب شهیدی و شیخ روح‌الله قزوینی - دو تن از علمای غیر مهاجر به قم - از اطلاع خود بر «گرفتاری‌ها و اهانات ... بر حضرات آقایان عظام» مهاجر خبر داده، می‌نویسد: جمعی «در این قضایا این جانب را به بعضی اقدامات تکلیف می‌نمایند» ولی «چون مبنای امورات بر انفاق و نیت است و علی التحقیق از کم و کیف این قضایا مستحضر نیستم، اقدامی ننموده، بر امثال آن جناب که مورد وثوق و اطمینان و حاضر و بصیر می‌باشید، در مثل این قضایا که (بفرض صدق و واقعیت آن) ضررش بر نوع اهل اسلام (وارد است)، مناسب؛ بلکه لازم

جامعه اسلامی و در عین حال متانت و احتیاط او در اتخاذ نوع برخورد پخته و درست با قضایا و حوادث است. اسناد به جای مانده از مرحوم سید، نیک نشان می‌دهد که او هر جا جزماً احساس تکلیف شرعی می‌کرد، اقدام می‌کرد و بر روی آن نیز می‌ایستاد و با جوسازی گروه‌های فشار و توهین و تهدید مخالفان، صحنه را خالی نمی‌کرد و در عین حال، درباره آن‌چه به شخص او برمی‌گشت، سعه صدر و گذشت بسیار نشان می‌داد؛ چنان‌که در گرماگرم مشروطه اول، جمعی در مقام توهین و تهدید او برآمدند و پخش این خبر، سبب تحریک شدید احساسات دینی عشایر دجله و فرات شد و به ورود مسلحانه آنان به نجف و اقداماتشان به تعقیب توطئه‌چیان انجامید. حکومت عثمانی نیز به حمایت از سید برخاست؛ اما سید، در عین پایمردی و استقامت بر سر عقیده دینی، سیاسی و اجتماعی خویش، کیفر توطئه‌چیان را به خدا وا گذاشت و از انبوه هواداران مسلح خویش و نیز حاکم عثمانی مصرانه خواست که از تعقیب اشخاص باز ایستند.<sup>۱</sup>

درباره برخی نکات دیگری که آقانجفی به آن‌ها پرداخته، مطالبی قابل ذکر است. به رغم آن‌چه آقانجفی در مورد مخالفت شدید سید یزدی با فراگیری علم معقول ذکر کرده است، برخی گزارش‌ها، خلاف آن را ثابت می‌کند.<sup>۲</sup> از سوی دیگر، این نکته قابل تأمل است که چرا با آن‌که آقانجفی به مسائل جنگ جهانی اول و اشغال عراق به وسیله انگلیس پرداخته، به فعالیت‌های سیاسی مرحوم یزدی و فتاوی جهادیه او اشاره‌ای نکرده است.<sup>۳</sup>

است که فوراً بعد از تحقیق، اطلاع بدهید که از باب آن داخل شده، عن بصیرة اقدام داشته باشیم». ابن فقیه بلند مرتبه تأکید می‌کند: «... چرا در مثل این قضایا که ضرر آن بر نوع (وارد) و از امور مهمه است، تاکنون یک کلمه نرسیده باشد؛ البته زوایای مطلب را فوراً مرقوم و از حقیقت مطلب مستحضرم دارید؛ بلکه طریق علاج آن را هم که به نظر تان می‌رسد، مرقوم دارید» (برای کلیشه نامه‌ها، ر.ک: علی ابوالحسنی: جزوه «آیه الله العظمی سید محمدکاظم طباطبایی یزدی، پرچمدار مرصه جهاد و اجتهاد»، ص ۸۷).

۱. همان، ص ۵۰۶. گذشت و چشمپوشی مرحوم یزدی از فردی که در اوایل مشروطه، از وی بدگویی کرده بود، نیز شاهدهی دیگر بر این مطلب است (ر.ک: شکوه پارسایی و پایداری؛ زندگانی، مبارزات و آثار آیت الله العظمی سید محمدکاظم طباطبایی یزدی، ص ۵۳ و ۵۴).

۲. ر.ک: شکوه پارسایی و پایداری، ص ۵۲.

۳. در این خصوص ر.ک: مظفر نامدار: اسره نفاخت و سیاست (معرفت سیاسی در اندیشه علامه محاهد آیت الله

در ماجرای اشغال ایران به وسیله روس و انگلیس در سال ۱۳۲۹ که سبب عزم عالمان عراق به رهبری آخوند خراسانی به مهاجرت به ایران شد، نیز به نظر می‌رسد آقاجنفی تمام مطالب را ذکر نکرده است؛ چرا که مرحوم یزدی، پس از مدتی به عالمان دیگر می‌پیوندد.<sup>۱</sup>

### ج. آقاجنفی اصفهانی

در خاطره‌های مربوط به اصفهان، درباره فرزندان شیخ محمدباقر اصفهانی (آقاجنفی، شیخ محمدعلی و حاج آقا نورالله) مطالبی ذکر شده است. وقتی که به همراه رفیق یزدی اش برای گرفتن حجره نزد آقاجنفی اصفهانی (شیخ محمدتقی) می‌رود، و چندان به آن‌ها توجه نمی‌شود، به رفیق خود می‌گوید:

آقا ما یوس شد که ما به درس او حاضر شویم و بچه هم بودیم، قیاس به طلاب اصفهان کرد که هنوز سیوطی تمام نکرده، به درس آقا حاضر می‌شود و حوزه آقا را گرم دارد و آقای بیچاره خبر ندارد که او هیچ نمی‌فهمد. این آقایان در فکر تربیت شاگرد نیستند که امتحان نمایند که قابل درس خارج آمدن هستند یا نه؛ بلکه در فکر گرمی حوزه خودشان هستند؛ چه آن طلبه بدبخت

العظمی سید محمدکاظم طباطبایی یزدی؛ مندرج در تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، ج ۵، ص ۱۲۳، ۷۱. البته آقاجنفی در کتاب سیاحت شرق، (ص ۶۰۸، ۶۰۶) بعد از اشغال نجف به وسیله قوای نظامی انگلیس، دیداری را که خود با مرحوم یزدی داشته و در آن، با وی درباره مفید بودن دیدار با فرماندهان انگلیس و نیز عدم خروج از نجف به سوی کوفه سخن می‌گوید، ذکر می‌کند.

۱. ظاهراً علت عدم همراهی اولیه سید را باید وقایع جمادی الثانی ۱۳۲۷ دانست. در آن زمان نیز هدف عمده هجرت عالمان، دفاع از ایران در مقابل روس عنوان شد؛ ولی فتح تهران به وسیله مشروطه‌خواهان و با آن که قوای روس از ایران خارج نشده بودند، سبب توقف حرکت شد. این مسأله با در نظر داشتن بدبینی سید به مشروطه که بعد از دار زدن مجتهد نوری و ترور بهیسانی شدت یافته بود، موجبات عدم همراهی عملی این مجتهد بلند پایه را در حادثه مشابه سال ۱۳۲۹ فراهم ساخت. با این همه پس از رسیدن خبر اولتیماتوم روس به ایران در میزدهم ذی الحجه، سید یزدی در نوشتن اعلامیه‌ای به احمد شاه در روز بعد، خراسانی، مازندران و شیخ الشریعه اصفهانی را یاری می‌رساند. این اعلامیه افزون بر دعوت به مقاومت در برابر فشار روس، آمادگی عالمان را جهت جهاد بیان می‌کند. (ر.ک: محمد ترکمان: اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران، ص ۱۸۰ و ۱۸۱) به دنبال اشغال ایران به وسیله روس و انگلیس و اشغال لیبی به وسیله ایتالیا، سید در پنجم ذی الحجه، حکم جهاد صادر می‌کند (ر.ک به: عبدالله فیاض: الثورة العراقية الکبری، ص ۱۱۷ و ۱۱۸) سید، نهایتاً با هجوم وحشیانه روس‌ها به تبریز و کشتار فراوان مردم در محرم ۱۳۳۰، اعلان کرد به اجتماع علما که برای تصمیم‌گیری مسائل ایران در کاظمین تشکیل یافته بود می‌پیوندد (ر.ک به: سید حسن نظام‌الدین زاده: هجوم روس به ایران و اقدامات رؤسای دین در حفظ ایران، ص ۸۴ و ۸۵)

چیزی بفهمد یا نفهمد و معلوم است که طلاب هم، طالب دنیا هستند غالباً، و هر کجا پول و آقا شناسی ثمر می‌دهد، آن جا می‌روند و آقا هم فواید خود را به اهل حوزه خود می‌دهد...<sup>۱</sup>

البته وقتی نزد برادر دیگر آقانجفی اصفهانی، مرحوم شیخ محمدعلی معروف به ثقة الاسلام می‌روند، از طریق ایشان، حجره‌ای تهیه می‌کنند.

دو صفحه بعد، ضمن ذکر استادانی که نزد آن‌ها جهت درس می‌رفته، بعد از تعریف شیخ عبدالکریم گزی که از شاگردان آخوند خراسانی بود و نزد او، رسائل را فرا می‌گرفت، گزارش تندی درباره درس آقانجفی و دو برادرش شیخ محمدعلی و حاج آقا نورالله ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

در این قسمت (با تذکر مطالبی که در صفحات پیشین ذکر شد و از آن جمله، عدم حجیت تحلیل‌ها و ذهن‌شناسی و انگیزه‌یابی آقانجفی قزوینی است) فقط به این مطلب بسنده می‌شود که گزارش‌های مذکور، با اسناد و مدارک و نوشته‌هایی که درباره مقام علمی - عرفانی مرحوم آقانجفی اصفهانی به دست آمده و در برخی کتاب‌ها منتشر شده است، منافات دارد.<sup>۳</sup>

#### د. عالمان دیگر

درباره شیخ محمد کاشی، از علمیت و عرفان او و تأثیر سخنان اخلاقی‌اش در شاگردان سخن به میان می‌آورد و در ضمن به وسواس وی نیز اشاره می‌کند.<sup>۴</sup> درباره میرزا جهانگیرخان قشقایی می‌نویسد:

مکلاً بود. خانه و زندگی به جز حجره مدرسه نداشت و نماز جماعت هم می‌خواند. آن هم پیرمرد بود و لکن گاهی متعه می‌گرفت. منشرع‌تر از آن شیخ کاشی در ظاهر بود. یک دو روز به نزد او به درس اشارات شیخ رفتیم. به مذاق نگرفت، نرفتیم.<sup>۵</sup>

۱. آقانجفی قزوینی: سیاحت شرق، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

۲. همان، ص ۱۶۲. در صفحه ۱۸۱ تا ۱۸۳ نیز داستان مضحکی را نقل کرده که به نظر می‌رسد درباره آقانجفی با یکی از دو برادرش باشد.

۳. ر.ک: موسی نجفی: حکم ناخذ آقانجفی اصفهانی؛ تقی صوفی: در حریم وصال (عرفان ولایی در سیر و سلوک آیه‌الله العظمی محمدتقی اصفهانی).

۴. همان، ص ۱۶۱ و ۱۸۸.

۵. همان، ص ۱۶۲. نکته قابل ذکر، این است که نپسندیدن یک درس، به معنای عدم قوت آن درس نیست. همین نکته درباره مرحوم بزدی نیز که آقانجفی نوشته بود «رب مشهور لا اصل لها» صادق است.

شیخ عبدالکریم گزی، از شاگردان آخوند خراسانی و از «علمای بزرگ من حیث العلم بود» که «بسیار پاکیزه و منقح درس می‌گفت» و آقاجفی نزد او رسائل شیخ انصاری را خوانده بود.<sup>۱</sup> فضل، زهد و شب‌زنده‌داری مرحوم سید محمدباقر درجه‌ای، مورد تحسین آقاجفی قرار می‌گیرد؛ اما از پیچیدگی و مشکلی درس او نیز مطالبی ذکر می‌شود.<sup>۲</sup> آقاجفی، دربارهٔ مرحوم میرزا محمدباقر اصطهباناتی که استاد حکمت و فلسفه در نجف بوده و خود، مدّتی در درس وی شرکت کرده بود، می‌نویسد:

از شاگردان مرحوم میرزا حسن شیرازی بودند و غالب همدوش‌های ایشان مشهور و مروج بودند؛ الا آن بیچاره که منزوی و مقروض و مفلوک مانده بود تا همین زمانی که ما به درس او رفتیم و کم‌کم هم شاگرد او زیاد شد و هم اسم او در میان طلاب به ملایب بلند شد.<sup>۳</sup>

یکی از نقایص تدریس وی از نظر آقاجفی، نداشتن نطق و بیان بوده است.<sup>۴</sup> آقاجفی در ادامه، گزارش‌های تند و صریحی را درباره‌اش ذکر کرده است.<sup>۵</sup>

میرزا حسین تهرانی (نجل حاج میرزا خلیل)، از علمای بزرگ و پیرمردتر از همهٔ علما بود و در تهران و نواحی مقلد بود و ایشان [قانون اساسی را] امضا نمود.<sup>۶</sup>

شیخ عبدالله مازندرانی، از رؤسای مشروطه‌خواه بود و با وفات او، غالب طلاب، بلکه عموم آن‌ها که مشروطه‌خواه بودند، بالکلیه بی‌ملجأ و بی‌پناه شدند و گرد یتیمی، رخسار آنان را فراگرفت.<sup>۷</sup>

نکته‌ای که از مجموع مطالب به دست می‌آید، عنایت آقاجفی به عالمانی است که به گونه‌ای به آخوند خراسانی مربوط می‌شدند. هیچ نقد و ایرادی از سوی آقاجفی متوجه شیخ عبدالکریم گزی که از شاگردان آخوند خراسانی بوده، نمی‌شود. همین نکته نیز

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۸۳.

۳. همان، ص ۳۴۳.

۴. همان، ص ۳۳۰.

۵. همان، ص ۳۴۳، ۳۵۴، ۳۷۳، ۳۷۹.

۶. همان، ص ۳۶۶.

۷. همان، ص ۵۱۷ و ۵۱۸.

درباره میرزا حسین تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی که از هم‌رهان مثنی سیاسی آخوند بوده‌اند، صدق می‌کند؛ اما درباره هر یک از عالمان دیگر، نقد یا نقدهایی (با صراحت یا کنایه) متوجه آنان شده است. درباره مرحوم سید یزدی و آقاجفی اصفهانی که به تفصیل ذکر شد. درباره مرحوم اصطهباناتی، به نظر می‌رسد در هیچ کتاب دیگری به میزان کتاب سیاحت شرق، مورد بی‌مهری قرار نگرفته باشد. درس میرزا جهانگیرخان را نپسندیده بود. درباره مرحوم کاشی (به رغم آن همه تعریف در اخلاق و عرفان و علمیت او) به وسواس بودنش اشاره می‌کند و در مورد سید محمدباقر درجه‌ای نیز از پیچیدگی درس او سخن به میان می‌آورد.

### جمع‌بندی

تاریخ‌نویسی و خاطره‌نگاری آقاجفی قوچانی را (همچون شخصیت او) باید از جوانب گوناگون بررسی و ارزیابی کرد: از یک سو نباید برخی گزارش‌های منصفانه، نقدها و تحلیل‌های عمیق او را درباره اوضاع اجتماعی عصر مشروطه و مفاهیم سیاسی نظام مشروطیت، از نظر دور داشت. از سوی دیگر، باید در کنار توجه به برخی دیدگاه‌های او درباره نهاد روحانیت، در پاره‌ای از تحلیل‌ها و روان‌کاوی‌هایش در مورد روحانیان و عالمان آن عصر، به دیده تردید نگریست. نیز از منظر «شناخت دقیق و عمیق رخدادها و اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی ایران و جهان» موضع او را درباره مشروطه نقد کرد.

همچنین کتاب حیات الاسلام از این حیث که توانسته اسناد بسیاری را درباره آخوند خراسانی و مشروطه گرد آورد، مفید است؛ اما باید به کاستی‌های آن از جمله عدم توازن در ثبت اسناد نیز توجه داشت؛ چنان‌که شیوه عبرت‌آموز و جذاب سیاحت شرق نباید سبب نادیده گرفتن برخی هنجارشکنی‌های ادبی از سوی این نویسنده شود؛ اما این همه، هیچ یک نمی‌تواند و نباید از ارزش و ماندگاری کتاب گرانقدر سیاحت غرب بکاهد؛ اثری که به رغم گذشت هفت دهه از نگارش آن، توانسته خاصیت تقویت اعتقادات و انگیزه‌های اخلاقی جامعه شیعی و فارسی‌زبان ایران را در خود حفظ کند و در عصری که امیال و کشش‌های حیوانی هر روز بیش‌تر از گذشته، انسان‌ها را به انحطاط می‌کشاند، به اندازه‌ای، لجام بر افسار از هم گسیخته این امیال زند.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## کتابنامه

۱. آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، اول، تهران، انتشارات پیام.
۲. ابوالحسنی، علی، جزوه «آیه الله العظمی سید محمدکاظم طباطبایی یزدی، پرچمدار عرصه جهاد و اجتهاد»، یزد، ستاد بزرگداشت آیه الله العظمی آقا سید محمدکاظم یزدی (صاحب عروه قدس سره)، رجب ۱۴۱۷ق، فرمانداری شهرستان یزد.
۳. امانپور قرائی، ایرج، نگاهی به زندگی آقانجفی قوچانی و مزارش، مندرج در، فصلنامه مشکوة، مشهد، ش ۴۹، زمستان ۱۳۷۴ش.
۴. ترکمان، محمد، اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران، اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰ش.
۵. حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.
۶. رجیبی، محمد، جزوه «سیر تفکر جدید در جهان و ایران»، وزارت آموزش و پرورش - اداره کل آموزش ضمن خدمت، نشریه شماره ۶، مرداد ۱۳۶۰.
۷. زرگری نژاد، غلامحسین، رسایل مشروطیت، دوم، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۷ش.
۸. شکوه پارسایی و پایداری؛ (زندگانی، مبارزات و آثار آیت الله العظمی سید محمدکاظم طباطبایی یزدی) اول، یزد، فرمانداری شهرستان یزد، ۱۳۷۵ش.
۹. صوفی، تقی، در حرم وصال (عرفان ولایی در سیر و سلوک آیه الله العظمی محمدتقی اصنهبانی)، اول، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲ش.
۱۰. فراگنزر، برتگ، خاطرات نویسی ایرانیان، ترجمه مجید جنیلوند رضایی، اول، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ش.
۱۱. فیاض، عبدالله، الثورة العراقية الكبرى، سوم، بغداد، دارالسلام، ۱۹۷۵م.
۱۲. قوچانی، آقانجفی، برگی از تاریخ معاصر (حیات الاسلام فی احوال آیه الملك العلام)، به تصحیح رع. شاکری، اول، تهران، نشر هفت، ۱۳۷۸ش.
۱۳. قوچانی، آقانجفی، سیاحت شرق، دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش.
۱۴. کربلایی، حسن، تاریخ دخانی یا تاریخ وقایع تحریم تنباکو، به کوشش رسول جعفریان، اول، قم، الهادی، ۱۳۷۷ش.

۱۵. گروه رجال و مفاخر فرهنگی مرکز خراسان‌شناسی (به کوشش)، یادمان آقاجنقی فوجانی (مجموعه مقالات)، اول، تهران، مرکز خراسان‌شناسی، ۱۳۸۰ش.
۱۶. لاری، سید عبدالحسین، مجموعه رسائل، اول، قم، هیئت علمی کنگره - بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۱۸ق.
۱۷. مجتهدی، کریم، آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب، اول، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۹ش.
۱۸. مجموعه مقالات همایش «اسناد و تاریخ معاصر» آذر ۱۳۸۱ (سه مجلد)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی.
۱۹. ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، پنجم، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۷.
۲۰. نامدار، مظفر، اسوه فقاہت و سیاست (معرفت سیاسی در اندیشه علامه مجاهد آیت الله العظمی سید محمدکاظم طباطبایی یزدی)؛ مندرج در تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، ج ۵، اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷ش.
۲۱. نایینی، محمدحسین، تنبیه‌الامه و تزیه‌المله، به اهتمام سید محمود طالقانی، نهم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۸ش.
۲۲. نجفی، موسی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی، دوم، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸ش.
۲۳. ——— حکم نافذ آقاجنقی، اول، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۷۱ش.
۲۴. نجفی، موسی و فقیه حقانی، موسی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، اول، ۱۳۸۱ش.
۲۵. نظام‌الدین زاده، حسن، هجوم روس به ایران و اقدامات رؤسای دین در حفظ ایران، به کوشش نصرالله صالحی، اول، تهران، مؤسسه نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۷ش.